

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه جن (جله اول)

ختم منمومی استادانوت ۹۳/۶/۱۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قُلْ أُوْحِیَ اِلَیَّ اَنْهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱)

یَهْدِیْ اِلَی الرَّشْدِ فَاَمَّا نَا بِهِ وَكُنْ نَشْرِكُ بِرَبِّنَا اَحَدًا (۲)

وَ اَنْهُ تَعَالٰی جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّ لَا وَلَدًا (۳)

وَ اَنْهُ كَانَ یَقُوْلُ سَفِیْهُنَا عَلٰی اللّٰهِ شَطَطًا (۴)

وَ اَنَا ظَنَّنَا اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَّ الْجِنُّ عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا (۵)

وَ اَنْهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ یَعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَرَاذُوْهُمْ رَهَقًا (۶)

وَ اَنْهُمْ ظَنُّوْا كَمَا ظَنَنْتُمْ اَنْ لَّنْ یَبْعَثَ اللّٰهُ اَحَدًا (۷)

وَ اَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَتٍ حَرَسًا شَدِیْدًا وَ شُهَبًا (۸)

وَ اَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْاَنَ یَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا (۹)

وَ اَنَا لَا نَدْرِیْ اَشْرُّ اُرِیْدَ بَیْمَنْ فِی الْاَرْضِ اَمْ اَرَادَ بِهْمُ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰)

وَ اَنَا مِنْ الصَّالِحُوْنَ وَ مِیْنَا دُوْنَ ذٰلِكَ كُنَّا طَرَاتِقَ قِدَدًا (۱۱)

وَ اَنَا ظَنَّنَا اَنْ لَّنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ فِی الْاَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲)

وَ اَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰی اٰمَنَّا بِهِ فَمَنْ یُّؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا یَخَافُ بَخْسًا وَّ لَا رَهَقًا (۱۳)

وَ اَنَا مِنْ الْمُسْلِمُوْنَ وَ مِیْنَا الْقَاسِطُوْنَ فَمَنْ اٰسَلَمَ فَاُوْلٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴)

وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱۵)
 وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶)
 لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (۱۷)
 وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸)
 وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۱۹)
 قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰)
 قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا (۲۱)
 قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۲)
 إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَيَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (۲۳)
 حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَ أَقَلُّ عَدَدًا (۲۴)
 قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵)
 عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶)
 إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷)
 لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)

اگر انسان و جن را در ترازو بگذاریم. کفه هر دو با هم برابر است..

انسان از شناخت جن می فهمد چه امکاناتی ندارد، و اگر قدر خود را بشناسد امکانات او را هم پیدا می کند.

انسان و جن هر دو برایشان پیامبر آمده است. هر دو توانهایی دارند. در موازنه با هم. یعنی یک سری این دارد یک سری آن یکی. یک قدرتهایی این دارد و آن یکی ندارد و بالعکس. این ها در مسیر هدایتشان است نه به صورت ابزار. زندگی بشر بزرگتر و کوچکتر دارد و بی تجربگی و صداقت آدم بزرگ و کوچک دارد. این مثال همان نسبت جن و انس است در دایره انسان.

ارتباط با جن در زمینه علوم غریبه ممنوعیت پیدا کرد. الزاما مداخله شیطاندر همه بخش های علوم غریبه نیست. کیمیا و سیمیا و... ربطی به شیطان ندارد که ممنوع شد. به خاطر تعطیل شدن قوه تفکر و تعقل و جایگزین کردن قوای غیب در زندگی بشر است. به این خاطر ممنوع شد. و گرنه همه اش به خاطر شیطان نیست. کهربا ممنوع شد

خیلی از صنایع را ممنوع می کند. این را باید در یک تدریج عقلانیت باید به دست می آوردند. اگر همین را که الان به دست آورده اند قبلا از این طریق به دست می آورند با روند رشد و هدایت انسان مخالفت داشت. مثلا سلطه غیر صحیح بر انسان های دیگر به فرد می داده یا...

همین که علم تبدیل بشود به عامل سلطه و این امکان را درست کند، ممنوع می شود. مثل جن گیری! همین که شما در علوم به صورت غیر متعارف یعنی غیر عقلانی، علمی پیدا بکنید که شما را سیطره بدهد که در مسیر غیر الهی پیشرفت کنی، این ممنوع است. انبیا و امامان هم از این مسیر دوری می کرده اند

برای اینکه علم را به صورت روند تجربی عقلی اش به مخاطره نیندازند.

کارهای خارق العاده به این معنا در مسیر رشد عقلی انسان ممنوع است.

وضع علم قرآن هم به این معنا نیامده و از قرآن هم نیم تاون به این ترتیب استفاده کرد.

در واقع موازنه علم را به هم می زده. برای همین ممنوع شده.

اگر در مسیر پیشرفت علم بشری، فکر کنید مثلا من فیزیک می دانم، بعد دست پیدا کنم به علمی درباره عالم و بعد بفهمم این خود جن است و جاهایشان را پیدا کنم و قابلیتیی بیابم تا پیدا کنم... این اشکال ندارد. این علم قابلیت کنترل و هدایتی دارد. انبیا و دین می تواند سوار این سیستم بشود تا هدایت را به بهره برداری برساند. اما غیر این می شود.

علت نهی شریعت از این جور مسائل به خاطر عدم تکثیر شدنش در جوامع است چون آدم ها را به سمت اوهام می برد. ذهنیت انسان می رود به سمت توهمات.

تقویت توهمات، مورد نهی شدید شرع است. منتها تقویت امور عقلی که برخی هم از روش تجربی و استقرایی است، خیلی هم مورد اهتمام کشورهای غربی است، در شرع مورد تاکید و تایید است.

مثلا شما صد تا بیمار دارید که با این گیاه خوب شده اند.

اگر معنویات مراعات نشود با توهمات قاطی میشود لذا باید خیلی مراقب بود.

انسان در این مسیر دچار ابهام است.

فضای شرع در جامعه ایجاد شفافیت است .

معنویت اگر رعایت نشود قواعدش، به توهمات دچار می شود.

دو عده معنویتشان خیلی بالاست. یکی آدمهایی که نماز نمی خوانند یکی آنها که نمازشان کاملا شرعا درست است و عالی است.

خیلی از کسانی که می گویند شهود، منظورشان توهمات است. ذهن می سازد. جامعه وقتی که از اعتدال خارج شود، معنویات بر اساس توهمات بهش می رسد نه بر اساس نظام توحیدی.

شتت: یعنی حرف های بی سر و ته.

۶- سفاهت که ارباط با عدم توحید دارد

۷- افزایش از جن از روی سفاهت مشرک اند. باورهای توحیدی شرک آلودی در آنها بروز دارد. این ها گفتگو در رابطه با خدا دارند. این گفتگو از روی نارضایتی، کراهت، ناخرسندی است. نشانه این ناخرسندی، در ابلیس مشاهده می شود. خلط را با نارضایتی یکی گرفتند. علتش این است که این چون از روی سفاهت است دقیقا شبیه یم شود با آن چیزی که ابلیس باهاش موضع گرفته. ابلیس میدانند خدا یکی است این عملکردش... بد دلی دارد.

کنکور ازدواج بچه... قرار بوده بشود نشده. این نارضایتی ها در دل آدم شکل می گیرد. این از روی سفاهت است. بعد شروع میکند حرف های نابجا درباره خدا زدن. حالت مخلوط و بی پر و پایی دارد. از روی سفاهت است این ها. این نوع گفتگو در حیطه جن قاقبل رصد بوده اس. جن های بدشان در باورها اینطوری شرک آلود بوده اند. در نوع انسان این طوری کمتر بوده است.

چون نطق ما حالت کتمان دارد و خیلی وقت ها حرف نمی زنیم، کمتر این حالت سفاهت برای ما قابل رویت است. در جن مشهود تر است.

اصل ایرادی که آمد در سیستم ذهنی و باوری اش به وجود می آید باور توحیدی است که تخریب می شود. و باعث می شود حرفهای شرک آلود بزنند.

آیه بعدی... انا

وَ أَنَا ظَنَّنَا أَن لَّنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵)

این آیه خیلی عجیب است. می گوید ما اینطوری فکر می کردیم که بعد از قرآن خواندن این فکرمان باطل شد. فکر می کردیم که دروغ بستن به خدا،

خدا گفته که دو باره زنده یم شویم، خدا گفته هر عملی جزایی دارد. خدا گفته که من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون... نه دروغ گفته!

دروغ بستن به خدا یعنی که انسان نسبت به کلام الهی بی اعتماد باشد. دو اینکه اعتباری هم برای آن قائل نباشد. ما فکر می کردیم که اصلا کسی در عالم نباشد که این طوری باشد.

انگار که کسی قدرت این کار را هم داشته باشد.

این معلوم می شود که در یک مرتبه ای از مراتب انسان که اتفاقا جن هم در آن قرار دارد، دروغ بستن به خدا، امر ناممکنی است.

قرآن را که شنید این را فهمید.

مرتبه از موجود هست که به گمان او نمی رود که به خداوند بتوان دروغ بست.

این جنیانی که در این باره دارند حرف میزنند در این لایه اند با وجود این که خودشان جن اند.

متوجه می شود که دروغ بستن به خدا هم امکان دارد.

اگر متوجه این نباشیم، با خودمان می گوییم من که تا به حال به خدا دروغ نبسته ام. و اصلا مگر می شود؟

چون فکر می کنیم دروغ بستن یعنی خدا این حرف را نزده است یا این حرف را اشتباه زده است.

رای خودمان قائلیم به این که غیر ممکن است ما نسبت بدهیم دروغ را به خدا.

بعد...

در این جلسه می آید پرده های مختلف دروغ بستن را برایتان باز می کند.

اگر کسی کاری را برای قیامت نکرد، به خدا دروغ بسته است.

علمی می آید که آن علم مثل یک چراغ است و مصادیق دروغ بستن به خدا را برایتان واضح می کند.

در مواجهه با قرآن این علم را به دست می آورد. این یعنی علم آمده لایه های مختلف را برایش تبیین کرده است و به خاطر این تبیین امکان دروغ بستن به خدا را فهمیده است،

هر انسانی در مواجهه با کلام الهی قرار می گیرد اگر به آن کلام اعتماد نکند، متکلم آن را دروغ گو دانسته است. راستگو ندانسته و این یعنی نمی توانسته به آن اعتماد بکند.

هر جایی بحث از بی اعتمادی است یعنی آن را منطبق با درستی و راستی نمی داند.

آدم هایی که مرتب می روند سراغ خدا اینطوری نمی شوند، یا ایراد را از خودشان می دانند یا مشکلات مسیر را می بینند و... .

آنقدر کار خطرناکی است دروغ بستن به خدا که .. مگر می شود کسی دروغ ببندد به خدا.

حتی آن موقع هایی هم که خطیئه ای دارد انسان، و اهمال می کند هم، به نوعی دارد به خدا دروغ می بندد.

دارم مرتبه مرتبه بالا می آیم اگر کسی مرتبه اش بالا نیاید جزای این مرتبه را ندارد...

وقتی خدا می گوید اتقوا الله بلافاصله برود تقوا پیشه کند. بگوید ترسیدم. و بلافاصله اگر اهمال می کردم، یعنی خدا یا این امر تو ممکن بود شوخی بوده باشد یا حتی امرت امر نبوده است.

آدم تعجب می کند. می گوید قرآن فصل است. اما می فهمم که اگر من رفتارم درست نباشد، یعنی نسبت هزل به قرآن داده ام.

می تواند انسان به ظرایف ارتباط با خدا و تعاملی که با او دارد چی برد. به نحوی که بتواند به وضوح او را صادق و غیر کاذب بشمارد. در همه شئون.

یک موقعی می گوید من نمی دانم قل اعوذ برب الناس... من نمی فهمم چه می گوید..

به میزان فهمش آن را صادق می داند و کاذب نمی داند.

هر مقداری که انسان بتواند خدا را تصویق کند یعنی علم یافته است. البته اگر انسان بساطت خود را در مرحله ای قرار دهد که تصدیق خدا در مرتبه کمی باشد، علم و تصدیقش در همین سطح می ماند.

اما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی...

و ما لاحد عنده من نعمه تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی..

ارتباط دارد تصدیق با ابتغا وجه رب.

گفت این کار را بکن من کردم مزه اش می رود زیر دندانم. کار بعدی هم همین طور. بعد محبت خدا در دلش می افتد، حبش زیاد می شود. هر چه که خدا بگوید خوب در می آید. این را می فهمد. برای همین هر چه بشنود بلافاصله عمل می کند. این یعنی خدا را تصدیق کرده است.

هر کاهلی ای... این را نگوییم.

ما اصلا فکرش را نمی کنیم. اصلا نمی شود به خدا دروغ بست. تا ان شا الله خدا به ما بگوید و ما انجام دهیم.

یعنی یک نماز خواندن اهمیتش از بلیط هواپیما مهم نیست! آخه آدم حسابی!

برای ماوریت اهتمامش بیشتر است... من دروغ گو نبودم و نیستم و این نسبت را به خودم می دهم.

به تدریج این ایجاد می شود. آدم تعجب می کند. آدم خیلی وقتها مواضعی را که به خدا دروغ می بسته تازه می فهمد این کارش این بوده. اگر من فهمیدم تا دیروز بد بودم، خب درست می کنم.

خدا که نمی خواهد عذاب کند که!.... دشمن آن طرف است.

خدا همین مقدار که من بعد ان بلیط هواپیما فهمیدم که این را به خدا ترجیح دادم و خدا نشده به عنوان یک عامل محرک اطمینان بخش. همین مقدار خدا از من قبول کرد. و پذیرفت. دیگر فغان نباید کرد....

آیه ۶

خدا ول کرده با این همه عظمت...

یکی از اصول مهم باوری این ها فهم عوذ و پناه است ،

میفهمد که برخی از جن از این موقعیت انسان سو استفاده می کنند

هم جن هم ناس عوذ را می فهمد.

وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (٦)

ایراد این ها این است که پناه گاه خودشان را جن گرفته اند. از طرفی هم جن خود را به عنوان پناهگاه معرفی کرده است.

رهق: پوشش به واسطه چیزی که فرد کراحت دارد. پوشش نوعی فراگیر شدن است. فرد پناهنده کراحت دارد.

مثل این است که شما احتیاج به حمام دارید می رسید به جوب آب لجنی ای. با خودتان همین طوری فکر می کنید. بعد می روید توی آب. بعد یک لایه بوی متعن لجن شما را فرا می گیرد. اینها که پناهنده می شوند به جن، تقریباً همچین اتفاقی برایشان رخ می دهد.

کسی که می رود سراغ دعا نویس و ... این طوری می شود. مشکل اقتصادی و ازدواجی و.. دارد، این لجن به زندگی خود و فامیل و نسلش می رسد.

یک جایی پایش باز می شود، حالا بیا و این تعفن را از زندگی و خانه و نسلش جدا کن..!

خیلی از مشکلاتی که برخی از نسلها یا خانواده ها دارند، به خاطر این است که یکی شان یک جایی پای این ها را باز کرده است.

یکی از دعاهایی قدیمی ها می کرده اند: دعا می کنیم خودت را و نسلت را از شر جن و فسقه جن مصون کن. قدیم به عده علما، می توانستند تشخیص بدهند. اگر سراغ فال گیر بروید که همه را به این چشم می روید.

سوره خواندن ها، گرفتن مجالس ذکر، اینها راه فرار از این موضوع است.

مثلا سوره حشر... همین سوره جن.

تبدیل کردن خانه ها به مساجد. و کارکرد مساجد را دادن به خانه ها.

اگر سوره حشر

دعای حریق یا دعای کامل

دعای کامل حضرت زهرا به صرت مدام تا ۴۰ روز یا یک سال پراکنده. اگر را بخوانی، م‌یتوانی بگویی به طور قطع یا حتم، جن از این حیظه قطع می‌شود.

رفع وسوه فرق دارد. آدابی خاصی هست. علتش: مسائل انسان دو دسته است لحظه ای و جاری.

وسواس از جنس درد های لحظه ای است. درد های جاری داوم دارد.

درمان هر یک از این ها متفاوت است. دعای کامل یا حریق یا این سوره ها، درمان درد های جاری است.

مقدار سوره حشر تا حد رفع مشکل است.

مجالس روضه... باید گذاشت.

ماهی یک دفعه مجلس روضه در خانه داشت باشیم. تردد علما در منزل خیلی مهم است.

وقتی یک عالمی یک جایی حاضر می‌شود، اصلا فضا عوض می‌شود. میل به علما به طور طبیعی درد ها را خنثی می‌کند.

البته این هم هست که درمان دردهای مربوط به اجنه که یک دسته بیماری است، بر بشر ثابت می‌شود که باید طب رایج مربوط به این بیماری ها راه بیفتند.

افرادی به وسیله حرز یادعا، زندگی جن را به صحنه زندگی انسان می‌کشاند.

این ها خیلی شبیه اند به یک گیاهی که هر جا می‌افتد می‌چسبد.

درمانگر مسائل جن غیر از قرآن و تسلط بر قران باید فلسفه طب و علم غیب بدانند.

وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (۷)

یک بحث مهم در ارتباط با جن ها بحث بعثت انبیا است. باور به بعثت یکی از ارکان پیشرفت انسان است و البته جن.

خداوند انسان و جن را به حال خودش رها نکرده است.

باور به بعثت باور به انبیا و قیامت است.

یک وقتی یک زندگی ای خیلی پر تلاطم می شود، یک وقت یک زندگی ای از تلاطم می افتد، در هر دودو حالتش انسان نسبت به بعثت غفلت می کند.

... حالا فعلا امروز را بگذرانیم فعلا امروز از تورم از چی چی در بیایم.

غفلت نسبت به بعثت پیدا می کند.

نگاه نسبت به انبیا از این نظر مهم است که راهبردی است برای نیاز فرد.

در هر حالتی انسان باید تمایل داشته باشد به عاقبت حسن...

اگر کسی دچار این آفت نباشد نشانه اش این است که اگر انسانی از زندگی پر تلاطم به کم تلاطم هجرت کرد بتواند دوام بیاورد یا بالعکس.

این نشانه ای است که انسان نسبت به بعثت غفلت ندارد. این یعنی محیط زندگی به همش نمی ریزد.

این یعنی در زندگی ما خیلی چیزها مهم است.

بعثت یعنی چه چیزهایی در زندگی ما مهم است چه چیزهایی مهمتر است.

زندگی را باید شلوغ کنی تا معنی داشته باشد، یعنی زندگی پر خدا بودن زندگی. پر انگیزش و پر بعثت!

وقتی نبی می آید در زندگی انسان همه چیز با او تعریف می شود

خاصیت بلوغ بعثتی این است که در دوره اقامه دین جهاد اصل است در دوره گسترش دین علم آوزی اصل می شود....

بعد بعثت می شود انگیزه های دورنی که دارای بروز بیرونی است. در خصوص اقامه دین.

به خاطر همین یکی از اسم های روز قیامت یوم الدین است.

این چیزی که گفتیم برای این است: زندگی ائمه دارای چند دسته است که اینها رؤس بعثت انبیا است.

بعثت یک تلاطم دینی ایجاد می کند ولو در یک جای کم جمعیت یا ۱۰۰ نفر مثلا... یک قیامی می کند که قیام رکن است. که این قیام حتما مردم را به قیامت و خدا مشغول می کند.

یک وقتی ایام جهاد است یک وقت دوره امام صادق است و باید تلاطم دینی اش را که قبلا جهاد بود به علم آموزی تغییر دهد. تلاطمش درونی است. از بیرون بهش تزریق نشده است.

شلوغیو خلوتی زندگی به یک تلاطم دیگری توسط نبی یا قرآن یا ولی ای به وجود باید بیاید تا انسان شروع کند به تحرک. اگر انسانی نتواند به قیام یا تحرک خود را وادارد، در آن بعثتی که در روز قیامت رایش اتفاق می افتد، چیزی برای عرضه ندارد.

فکر کنید کسی در این سیستم، باید جریانی راه بیندازد تا خیریه ها راه بیفتد، می کند این کار را. این یک تلاطم درونی است. این اتفاقات در دوره اهل بیت افتاده است.

ان شا لله برای اینکه خدا عنایت کند که ما جز مومنین حقیقی باشیم صلوات...

وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا (۸)

وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (۹)

سوره مبارکه جن از جهت قل‌هایی که دارد با سور معوذتین ارتباط پیدا می‌کند.

در سوره مبارکه جن می‌توان مبنای تقسیم‌بندی آیاتش را همان ۵ قل سوره گرفت.

سوره‌هایی که قل زیاد دارند نوعاً احتجاجی‌اند و استنادی می‌باشند.

سوره ۳ صفت دارد: ۱. گزارش‌ها و باورهای جن که توسط جن مطرح شده است. ۲. باورها و اعتقادات مطرح شده از جانب خداوند ۳. موضع‌گیری صریح رسول (در قالب قل‌ها)

منابع علم در انسان ۳ مطرح شده است: ۱. تجربه ۲. استفاده از اصول عقلی ۳. غیب: که یکی از راه‌های بهره‌مندی از آن جن بوده است.

وحی بی‌نهایت است.

بحث درباره وحی جایی صحبت خاصی نشده. خیلی کم درباره باقی وحی‌ها گفته شده است. اندکی آن هم در حدی که قرآن درباره اش حرف زده گفته‌اند.

انسان باید همانطور که برای تجربه برای اصول عقلی برای غیب شان قائل می‌شود به عنوان منبع علم و دریافت علم، برای وحی نیز شان قائل شود. این حداقلش است.

به وسیله وحی توحید ناب و خالص منتقل می‌شود.

وحی اتفاقاً علم تولید می‌کند. داریم درباره تولید علم حرف می‌زنیم.

بشر الان در دوره طفولیتش به سر می‌برد. این نحرفها را که بزنی باورش نمی‌شود که وحی منبعی از علم است.

وقتی می‌آیی محتوای این وحی را به عنوان منبع علمی می‌شکافی آنجا دیگر بر نمی‌تابد.

بچه اش مریض است، ... انسان اگر بداند توحید ناب و خالص در زندگی اش چه نقشی دارد درک شهودی اش را متحول می‌کند و زندگی اش را متحول می‌کند.

مثلاً در دوره ۴ و ۵ این اتفاق می‌افتد که علوم اسلامی ارتقای ویژه‌ای پیدا کرد.

هنوز که هنوز است ما داریم از سر آن سفره استفاده می کنیم. معماری و هنر و ... ای را که می بینیم مال آن دوران است.

حساب کرده انسان به سمت خدا دارد میل پیدا می کند، پ مناره ها را اینطوری بکند و... شکل هندسی اش توحیدی شده است.

این خودش تولید علم می کند.

وحی انسان را به علم، سوق م یدهد، هم علو مادی هم معنوی. ولی انطوری نیست که در گوشش بخواند فلان گیاه را بخور. از راه موحد کردن طبیب درمان ایجاد می کند. و خلق اثر می کند. اگر طبیب است یا هنرمند است.

۲. وحی...

از راه فطرت به توحید ناب و خالص به نحوی که می تواند وحی بر انسان بگشاید امکانش نیست.

اگر انسان بخواهد به توحید ناب دست پیدا کند راهی جز وحی نیست.

منظورمان از وحی این است که شما فرض بگیرید، می روید حرم امام رضا گوشه ای خلوت می کنید و احساس م یکنید که اینجا هوا سبک تر است و فضا. انتقالات پیام بیشتر است. اگر در خانه بنشینید شما همان آدمید. اما آنجا احساس می کنید کسانی در گوش شما حرف های خوبی را منتقل می کنند.

وحی اینطوری است که باید چیزی از بالا به پایین در جهت کمال انسان به او گفته شود. اما در وحی شما نظرتان به گیرنده تان است. برای همین عقل و وحی معادل هم اصلا نیستند. وحی می دهد عقل می گیرد.

ما برای وحی، یک ساحت اختیاری قائلیم.

وحی مراتب دارد و حقیقتش یکی است. منتها همی مراتب از خروج از یک مرحله و رسیدن به مرحله دیگر خودش یک دنیای با عظمتی دارد.

وقتی توحید ناب و خالص دارد در رسیدن از مقاصدش از اسباب به اذن خدا بهره می برد. اینها تمکانات اوست.

چیستی وحی باید درباره حرف زد. و فرایند انتقال وحی باید بحث شود و آثار انتقال وحی هم همینطور. ما از اینها گذشته ایم داریم از آثار حرف می زنیم.

وحی به صورت موحد کردن انسان ها ، توجه دادن به نعمت ها و اجل و روز آخرت انسان ها را به کمال م ی‌رساند.

در او اضطراب بهره مندی از نعمت را ایجاد می کند برای رسیدن به شکر.

از طریق توجه دادن به شریعت، دین و رسولان.

با این رویکرد می رویم سراغ این سوره با این رویکرد که وحی به عنوان منبع علم است و این منبع در کاربر خود چه اثری می گذارد

پیش فرض ما این است که وحی را در کنار غیب مطرح کرده ام. اما غیب همیشه کنار علوم تجربی به کار رفته است.

همین که می گوئیم غیب برایمان مطرح می شود عالم الغیب. یعنی علمی در آن نهفته است.

می خواهیم به وسیله سوره جن بینیم از منظر وحی خدا چه سخنی با ما می گوید.

قرآن همه وحی و همه غیبی است که به پیامبر داده شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱)

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲)

وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳)

وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴)

وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵)

انگار اینها وقتی قرآن را شنیدند مثل نوری شد که اینها را دارد می بیند.

قرآن وحی به پیامبر است و آنها این را شنیدن و این خود شنیدنش و تاثیرش دارد توسطوحی به پیامبر گفته می شود.

وحی در وحی آمده است.

اینها داشتند یک زندگی ای می کردند بعد یک دفعه چراغ را زدند، اینها دیدند چه دارد اتفاق می افتد.

باید بدانیم خیلی وقتها آدم خیلی چیزها را به خودش نسبت می دهد. این شی را دیدم اما اگر چراغ را خاموش کنند تو نور نباشد ندیدی. باید قبل دیدن را در نظر بیاوری و بگویی این نور باعث شد که من بینم.

ما در دل خودمان هدایت هایی را لمس می کنیم، میل به راستی و نیکی و حسن و.... این به واسطه نور حق است که جاری است، نمی گویم چون نور حق جاری است من اینطور فکر می کنیم.

اینها وقتی گفتند لما سمعنا الهدی.... بهتر بود م یگفتند وقتی که به ما شنوندند هدایت را. نه اینکه وقتی ما شنیدیم... اتکایشان به خودشان است اتکایشان به نور نیست. درحالی که پیامبر اتکایش به نور است. می گوید بگو وحی شد به من. چون خدا به من گفت اینها اینطور گفتند....

البته ادبیاتشان موحدانه هست اما سطحشان پایین است باید شنیدن را به خودش نسبت نمی داد.

هنوز ماهیت وحی را نفهمیده. استفاده از وحی را نفهمیده. این را که وحی چکار میکند را نفهمیده.

تصور کنید این آیات را پیامبر دارد می خواند. بعد پیامبر این طوری: انه لما قام عبد الله...

منظورش خودش است از عبد الله...

یدعوه کادوا یکنونون.....

انگار درباره کس دیگری دار حرف می زند.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰)

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (۲۱)

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۲)

اینها خیلی عجیب است. باید برای دعاها ایمان گاهی این ها را بگویم. حفظ کنیم.

مالکیت ضرر و نفع با من نیست. من شرک نمی ورزم، و دعایم فقط به سوی خداست.

هیچ پناهگاهی هرگز جز خدا نیست...

دعای مجیر همه اش این جاست.

من نیز هیچ پناهگاهی جز خدا پیدا نکردم.

وقتی که راجع به وحی صحبت میکنید دریافت وحی یک سری لوازمی پیدا میکند.

اول خود طرح موضوع است باقی ان لوازم دریافت وحی را بیان می دارد.

آیه ۲۳: آیه ۲۳: إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (۲۳)

بین این قل ها. قل های اول یک آیه ای می آید بعدی ها تا آیه ۲۳ و ۲۴ سر هم است باید با هم بحوانید و از ۲۵ تا آخر هم باید با هم ببینید. مطالبشان مثل هم است.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (۲۴)

قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵)

ان ان نافیه است. نمیدانم. آن چه که خدا به شما وعده داده نزدیک است یا اینکه برای شما زمان قرار داده است.

خود این که این ادری می آید یعنی دری به معنی علم به دست آمده از طریق غیر معمول است. که نوعا علم وصل به غیب است را شامل می شود. یعنی غیر تجربی است. پیامبر خودش را از این نوع علم بری می کند.

پیامبر خود را از علمی که به طور آگاه یا معمول به دست بیاید، بری می کند.

الای پیامبر این است:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶)

إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷)

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)

این علم وقتی از طریق غیر معمول هست از طریق غیر معمول هم آسیب می خورد.

در وحی حتما صوت رد و بدل می شود. می شنود اما نه این گوش مادی.

در درونش وجدان می کند. ممکن است وحی به این طریق را نشنیده باشیم اما وحی شیطان را احساس کرده ایم.

اینکه می روند از این طرف و آن طرف دعا می گیرند.

رفتن سراغ ادعیه برای گره گشایی کار خوبی است مشروط به اینکه از اهل بیت گفته شده باشد. به تجربه دیده شده مراجعه به دعانویس ها، ضررش از نفعش بیشتر است.

هر گونه دعا که مهر غیر اهل بیت پایش است اصلا مطمئن نیست.

اصلاح در عمل اتفاق می افتد.

حرمت است که به بچه انتقال پیدا می کند. میل به علم آموزی منتقل می شود نه آن علمی که داری. صفات منتقل می شود. همین خود را نیازمند بدان یو پیشرفت کنی انتقال صفات می شود. به خاطر همین ارزش طالب علم را می گویند. طلب موضوع خیلی مهمی است. نم یگوید عالم، می گوید طالب علم.

ما ارتباطمان با غیب چطوری باید باشد. ما هیچ وقت از غیب جدا نیستیم. در هیچ حالتی. بهره ما از غیب هم بسته به تقویت قوای درونی ما دارد.

هرچه قوای درونی قوی تر باشد این بهره بیشتر است

استفاده از غیب باید با اذن الهی باشد.

اگر کسی توانست علوم غیب ای را پیدا کند اگر منوط به احکام شرعی باشد قابل عمل است. انسان تابع احکام شرعی است. در صورتی که انسا تابع احکام شرعی باشد، داشتن علم غیب در او مشکلی ایجاد نمی کند.

مراقبت انسان در حوزه شرعیات است.

دانست امور غیبی به طور مطلق مجاز نیست. محدودیت دارد محدودیتش هم با دین است.

وقتی که شما بنا را بگذارید روی شریعت اگر اشتباه هم بفهمید دیگر ایراد ندارد. مهم این بنای شما در رجوع به حکم شرعی است.

خیلی وقتها دانست غیب مشکلات ادم را که برطرف نمی کند هیچ، انسان را نگران تر و مضطرب تر می کند.

هرچه بی خبر تر خوش خبرتر!

اگر بهره از سمت احکام بیاید، کنترل شده است. اما اگر این نباشد، از طریق وراثت یا ریاضت و... استاندارد نیست.

توحید، توجه به آخرت، توجه به شریعت و دین این ها به انسان قدرتی غیبی ای می دهد که می تواند درست و غلط را تمییز دهد.

حالا کسی به طریقی به بهره ای از غیب رسیده است. این مناط عمل او نباید باشد.

ما خیلی اوقات علم را منات عملمان قرار می دهیم، علم منات برای عمل است. یعنی هر عملی، حجتش را از علم اخذ می کند. حالا اگر شد غیب منات عمل،

در این صورت باید قید شریعت باشد و با شریعت چک شود.

اگر علم بماهو علم باشد، در شریعت موید و مجوز دارد.

بر اساس علم فهمیده اند که برای فلان بیماری، مصرف مشروب بهبودی می آورد. بیشتر اینجور موارد که علم کار درستی دارد می کند، دین تایید می کند.

این علم برای شارع محدودیت نمی آورد. شارع است که محدودیت برای علم می گذارد. وسعت شرع همیشه بیشتر از همه چیز است.

همه زندگی انسان در قالب شریعت می رود، اگر زندگی به حیثیت مخلوقیت را بگیریم در قالب دین می رود. اگر به حیثیت انسانیت برویم، در قالب شریعت می رود. اگر در قالب اجتماعی بررسی کنیم، در قالب ملت می رود.

هر جایی که علم است چراغ شریعت است.

چراغ شریعت آنجا روشن می شود که علم باشد. اگر علم نباشد به طور طبیعی، این وقتی می شود جهل، امکان ارائه شریعت دین یا ملت هم نیست. البته اول دین است. بعد شریعت بعد ملت...

اگر شریعت با علم غیبی، تزامنی نداشت، آن علم غیب مجوز دارد و گرنه نه.

خود این که انسان بفهمد علم غیبش مجوز دارد، باید به شریعت نزدیکتر شود اگر نباشد حتما به انحراف کشیده می شود.

اگر انسان موانع علمی اش را بزدايد، به طور طبیعی از غیب بهره مند می شود، منتها بهره ای که از غیب می یگرد بهره ای سالم است.

وحی می شود آن اراده ای که علمی را به کسی داده شود.

اگر انسان وحی را بردارد و علم غیب را به عنوان منبج عملش بیاورد در زندگی، بیچاره می شود...!

یکی از بزرگترین نعمت های وحی در زندگی انسان، کنترل علم غیب است.

همین که کنترل علم غیب شدفخیلی از علوم پایش را از زندگی بشر بیرون کشید... .

اگر کسی، به شریعت عمل کند، شبیه همین شهاب و رصد می شود.

اینجاست که باید قدر عالمان دین را بدانیم، اینها می شود حارص. محافظ علم های غیبی بی رویه در جامعه اند.

وگرنه اگر دین نباشد مثل قارج سر در می آورد در کل جامعه.

اما آیه سوره خیلی جالب است.

انسان دارد له له می زند برای علم غیب، بداند آینده اش چیست و جزئیاتش و... . میل انسان به غیب دانی را ببینید و مواجهه خدا را با این میل هم ببینید.

یعنی حتی شما در قوانینی که خدا وضع کرده، مثلاً ظالم سزای عملش را می بیند، نمی توانید چگونگی اش را بدانید. کی می بیند و... .

قن ان ادري اقريب ما توعدون ام يجعل له ربي امدا....

زمانش را چطوری می توانم بگویم؟؟ رسول است که این را می گوید.

حتماً خدا اگر یک غیب را به کسی می گوید، حتماً او را رسولش می کند و می گوید. حتماً دلیلی دارد که بهش میگوید هدایتی قرار است جایی صورت بدهد.

اینطوری می خواهد بگوید که اگر چیزی از غیب باشد و جنبه هدایتی نداشته باشد، ممکن است آن رسول هم نداند. خدا آن را در اختیارش برای گفتن قرار نداده است.

غیب که خدا به افرادی ارائه می دهد، به دلیل رسالت آنها می دهد.

اگر قلمروی رسالت زیاد شود، قلمروی غیب دانی هم زیاد می شود.

هر جایی که وجود، به ایجاد بینجامد، علم در آنجا سربان پید می کند. علم باهش می آید. علم دستگاهش احتیاج به عالم به تعبیر ما ندارد، عالمش همان وجود است.

ما علم را مساوی اطلاعات م یگیریم. در صورتیکه علم ویژگی وجود است نه ویژگی موجود. موجود نمی تواند عالم باشد.

غیب و شهادت به نسبت انسان تعریف می شود. نه به نسبت علم. در واقع مربوط به قلمرو است و فضا و محیط و بستر. یعنی اینطور نیست که وقتی میگوییم غیب، همانطور که وجود خیلی موجودات برای قابل شهود نیستند، خیلی علوم هم اینطور است و برعکس.

این مربوط به انسان است. دو وضع پیدا می کند، دنیا و آخرت.

آنچه جسمانیت دارد، به علاوه جسدیت، می رود به سمت فقدان جسدانیت. یعنی غیر قابل رویت حسی.

جسم یعنی صورت دارد تمایز دارد. جسد یعنی ماده و جرم هم دارد.

در آخرت جسمانیت برایش قابل رویت می شود و جسد از رویت م یافتند.

علتش این است که اسباب از کار می افتند. چون جسد از کار افتاده است. و البته این نظر مرحوم ملاصدرا است.

نظام علت و معلولش اسباب مادی دخیل اند در جسدانیت

اما در جسمانیت نظام علی و معلولی اش اسباب ندارند. به اراده وصل است. اذا اراد شیئا...

در جسمانیت اسباب مادی از کار می افتند.

این چیزی که اختصاص دارد به آخرت و دنیا هر چیزی غیب و شهادت پیدا می کند. آنچه اینها شهود بوده غیب می شود. آنچه در جسدانیت غیب است در آخرت شهود می شود.

برخی از علوم علم الغیب است برخی علوم علم الشهادة است.

دین و احکام دین م یخواهد هیچ چیزی به ساحت شهادت انسان نفوذ نکند. چون این جنسش آخرتی است

اگر انسان دین بیفتد دست خودش همه لهو لعب را در دین می آورد.

انسان باید تفکک رو تعقلش را فعال کند هیچ وقت به دعانویس ها ... مراجعه نمیکنند. باید خیلی مضطرب شده باشد که این کار را بکند.

انسان هم جن موجودی است که قابلیت وحی دارد.

به طور طبیعی بحث به دو قسمت تقسیم می شود، وحی می آید ارتباط انسان را با غیب معقول می کند انسان در عین این که از اسباب مادی استفاده می کند، با سه ائله توحید و نبوت و معاد می تواند ارتباط معقول و منطقیب ا غیب پیدا کند.

قدرت فهم توحید داشته باش حالا اگر قدرت طی الارض نداشتی چه اشکالی دارد؟

امام وقتی علم بخواهی حتما به تو می دهد اصلا کارش این است.

این که وحی به ما هم به واسطه رسول می رسد خبر خوبی است که سوره جن دده است.

هرچه انسان در زندگی دنیایی اش از سبب دل کنده تر بشود، مسیر هدایت را زودتر طی می کند.

هرچه انسان اینطوری تر باشد، عبودیتش بیشتر می شود.

خدا گفته فلان فلان فلان. به سببها اتکا کند در سیر ملکوتی اش از سببها کنده شود و نظام دعا در او قوی شود به کمال نزدیک می شود.

اگر این سیستم را برقرار کنید در هر جایی هستید نابغه تر خواهید شد.

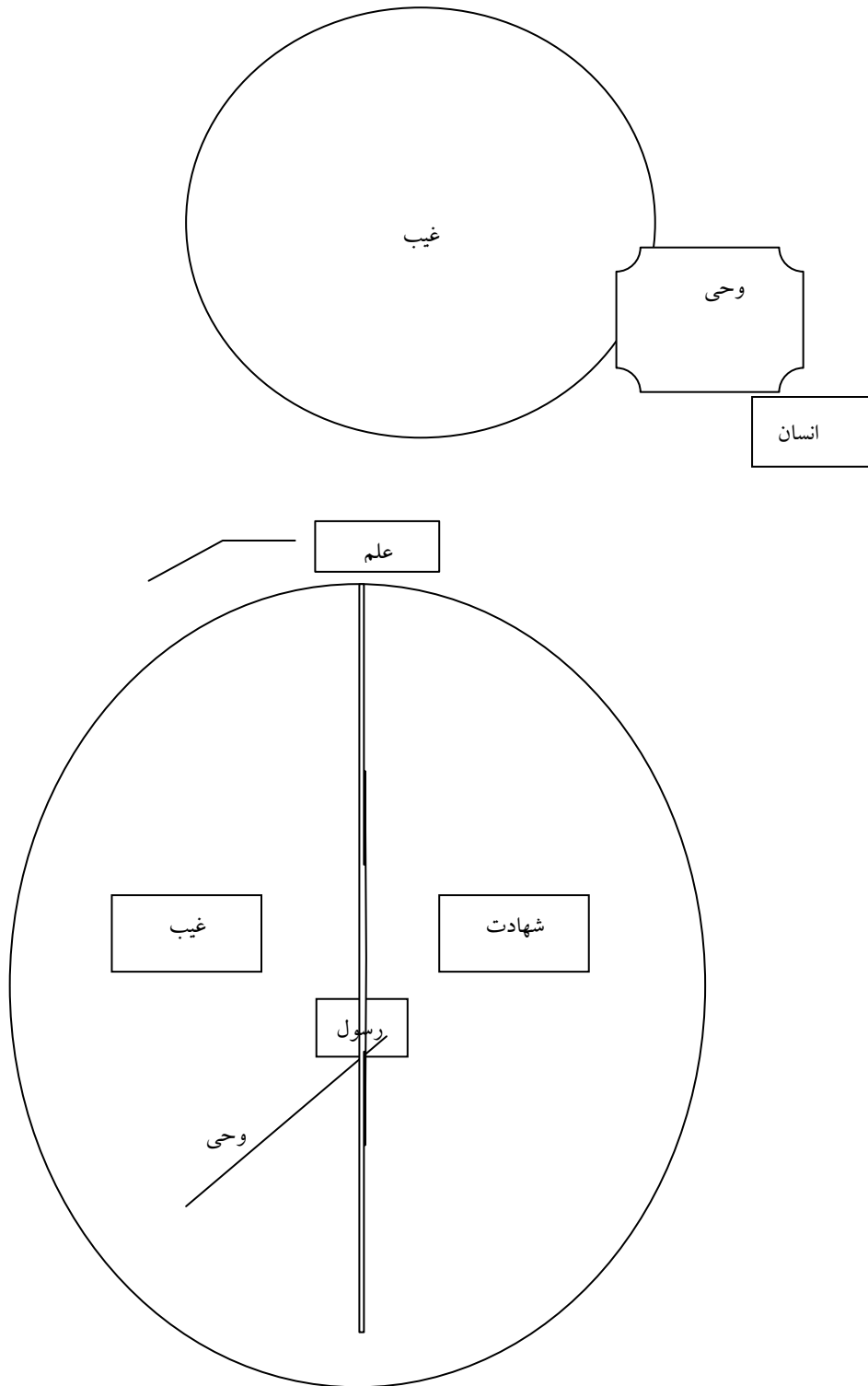
دیگر ابزار و اسباب این فرد دست خدا خواهد بود.

سر توکل است است که انسان در یک بخشی دست خدا را آزاد ببیند و در یک بخشی دست خودش را بسته.

لذا هر جایی می ایستد عبد خالص است. نگاهش خالص است انتظار دارد فقط خدا بهش بدهد. ان شا الله این اتفاق برایمان بیفتد.

سر توسل به اهل بیت هم همین موضوع است.

شکل توضیحی در حین درس:



آدم در دنیا یا مکه ایست یا مدینه‌ای.. سوره ها همه این دو جا بوده اند. پس تمام خاطرات آدم همین جاها و از همین جنس هاست.

در مکه یکی از جاهایی که هست مختص جن است. یا مسجد جنی هاست یا محل حبس جنیان است. آنچه مسلم است این است که از آن سمت جنیان عبور کرده اند. معلوم است یک فضاهایی برای اینها وجود دارد که امکان حضور یا تردد در آن را دارند. این موضوع طبق روایات و شواهد باید محل های خاصی باشد، به لحاظ اقلیمی و گرنه اجنه حاضر نمی شوند.

امروز سراغ سوره جن می رویم.

برای این که این سوره آثار برایمان داشته باشد دعا کردیم. آنچه برایم جالب بود این بود که در روحانی ترین حالاتی که ما به آن دست پیدا می کنیم و خیلی هم شاهکار نیست، موافقی است که انسان مثلا در کنار کعبه یا طواف یا کنار قبر پیامبر قرار می گیرد. این ها موافقی است که حس معنوی آدم گل می کند و شکوفا می شود. در آن مواقع حسی که به من دست داد حس مشابه کلاسهای قرآن بود. احساس کردم که این حس قبلا جایی تجربه شده و دلالت یافتم به اینکه جلسات قرآن خودش یک شعبه ای از بیت الله یا حرم الله است. فرقی هم نمی کند کدام حرم. جالب بود که ارتباط و انس با قرآن چیزی است که هیچ معادلی ندارد حتی خود بیت و حرم هم معادلش نیستند. علتش این است که به هر حال شما برای کسب معنویت در آنجا نیاز به حرکت فیزیکی دارید. ولی قرآن متنی است که هر روز دست شماست در اختیار شماست. می شود آن معنویت را با خواندن قرآن حاصل کرد. نکته ای که برای خودم جالب بود این بود که خواندن قرآن به صورت جمعی آن معنویت را ایجاد می کند که ممکن است فردی بودن خواندن قرآن آن را ایجاد نکند مثل طواف یا سعی. فرض کنید یک نفر طواف کننده باشد، ممکن است این قدر معنویت که در شلوغی هست برایش ایجاد نشود. طبیعتا خود این جمع ایجاد برایش معنویت می کند. به ذهنم رسید که خود خواندن قرآن به صورت جلسات و جمعی ولو معمولی و ساده، مثل طواف است دور یک سوره. قدر جلسات قرآن برایم واضح شد. گفتم ان شاءالله این خبر خوب را شما بدهم. که کعبه بین دو دست شماست و شما در حرم خدایید وقتی که با قرآن هستید. هر جلسه قرآنی احساس کنید که در حرم خدایید و فکر کنید که در حال

طواف و نماز و توجه به خدا هستید. این کار را که کردید می‌بینید در کعبه هم که رفتی این حس‌ها برایتان آشناست.

معنویتی که خدا و اهل بیت ما را به آن دلالت می‌دهند در یک منطقه خاصی محبوس نیست. معنویتی نیست که بگویید من این حال فقط در فلان جا بهم دست می‌دهد.

ان شا الله قدر جلسات قرآن را بیشتر بدانیم. ان شا الله این اتفاق مدام برای ما بیفتد و ما دائم در جلسه قرآن باشیم. ان شا الله اغنای جلسه قرآن علمی و معنوی باشد. معنوی بودنش باید بر علمی بودنش بچربد. همین که برخی می‌آیند و چیزی نمی‌فهمند، همین که فکر کنند که یک صبح تا ظهری کنار بیت خدا، داشتند کعبه را مشاهده می‌کردند، قوی‌ترها طواف می‌کردند علمی‌ترها نماز هم می‌خواندند برخی هم هر دو. دیگر همه‌اش خوب است. هر کس نوبت به نوبت جز هر دسته هست. مهم این است که ما را به این سرزمین راه داده اند. قرآن را دست کم نگیریم. قرآن کمتر از بیت الله نیست.

حقیقی بودن حج به این است که انسان را متمایل به بی‌گناهی کند. حقیقت‌اش انصراف از غیر خداست. هر چه میل انسان را از غیر خدا برگرداند حقیقی است. والا کاذب است. اگر شما را به مراعات و تقوای بیشتر دلالت دهد، معلوم است که این حسش درست است. نشانه اش میل به ترک گناه است. چیزی که برای خود من خیلی سخت بود، یک موقعی قرآن خواندن آن لذت کافی را برای من نداشته باشد!

کعبه عظمتش معلوم است. خیلی راحت که طواف می‌کنی، یک حسی داری، می‌ترسم زمانی که بین کلام خدا و خانه خدا در حسم تفاوت حاصل شود. می‌ترسم از خواندن قرآن حس شادابی پیدا نکنم. در حالیه که این نزدیک به خدا است.

کلام خدا به خدا از بیت خدا نزدیک تر است.

این طوری فکر می‌کردم که اگر فقط می‌گفتند که این کعبه یک صفحه ای از صفحات قرآن است و افراد برای رویت این صفحه به این سرزمین سفر کنند. و مثلا دور این بسم الله طواف کنند، جا داشت..جا داشت که همه قرآن آن‌جا نوشته شود و آدم‌ها بروند آنجا بخوانند. اما این را تبدیل به کتاب کرده اند و این نشانه رحمت پیامبر است تا عمومی و قابل دسترس شود. برای پیامبر اسلام این اتفاق افتد. شان قرآن واقعا عجیب و غریب است. من قبلا در جزوات یا مواردی این را گفته‌ام که قصد ما از جلسات از کتاب‌ها از روش‌ها از همه این‌ها که نوشته‌ایم، وقوف در

عرفات و منای قرآن است. می خواهیم فقط طرف بیشتر بنشیند و ببیند و بهانه درست کنیم برای این که بیشتر اینجا بماند. این بهانه بهانه خوبی است و ما را به هدایت نزدیک می کند.

همین که یک کاری بکنی بیشتر در این سوره بمانی، خوب است. در سرزمینهای مناسک حج همین حالت را دارد کاری می کنند در آنجا بمانی. غیر اعمال رمی جمرات فقط همان ماندن است. بمان در این سرزمین که آرزوهایت گل کند. باید جاهایی وقوف داشته باشی که آنجا ذکر خداست. مثل همین جلسات قرآن. از همان اول تا آخر ذکر خداست. فضا مال خداست. وقوفش معنا پیدا می کند. توفیق بدهد خدا ان شالله با وقوف در سوره های مختلف هدایتمان را تضمین کنیم.

چیزی که خیلی به نظرم مهم است این است که آدم بخواهد تغییر کند بخواهد تغییر کند. بداند اینکه هست یا خوب نیست یا کافی نیست. در تغییر خودش انتظار داشته باشد و برای آن دنبال سوژه بگردد. شما نمی بینید اخلاق و باوری که من باید تغییرش دهم؟؟ میل به تغییر و حس و ضرورت تغییر خیلی اهمیت دارد. اطراف آدم خیلی باورها و اتفاقات می رود و می آید. خیلی اخلاقیات می آید و می رود که خیلی بهتر از خود ماست. اما چون ضرورتی برای تغییر نداریم، فقط این ها را می بینیم. این ها در سفر حج خیلی مهم است. چون همه برنامه هایش اجتماعی است. اگر میل به تغییر در آنها زیاد است. برخی می توانند فعال شوند، برخی کلا خاموشند. اگر روشن باشی در این فضا با همه چیزش چیزهای خوبی هست که از تو بهتر است. کارهای خوبی انجام می دهد که از تو خیلی بهترند. چرا روشن نمی کنی که هر جا که می روی یکی یکی درست ها را نگیری. می شود آدم صد بار حج برود اما تغییری نکند. واجبی را اقامه کند اما در آن واجب هیچ تغییری نکند.

جمود در ما هم هست. هیچ موقع نشده ما حج برویم، در نمازهایمان تغییری صورت بگیرد. در نوع قرآن خواندندمان و کارهایمان تغییر حاصل شود. علتش این است که آدم تا ضرورت تغییر را در خودش حس نکند، اصلاح نمی شود. ولو این که بزرگترین اتفاقات دورش بیفتد. قصد کنیم از همین جلسه روز به روز تغییراتمان مشهود و ملموس باشد.

اگر یک رفتاری بهتر از خودتان را دیدید روشن شوید آن را در سیستم تان اجرا کنید. نترسید. اگر هر کسی در حال تغییر بمیرد اجر مهاجر و مجاهد در راه خدا را دارد. به اندازه شتابش در تغییر در روز قیامت درجات دارد. شتاب در تغییر یعنی سرعت های لحظه به لحظه ای که در او تغییرات ثبت می شود. مثلاً یکی سالی یک بار تغییر می کند. یکی کمتر یکی دو هفته یک بار تغییر می کند. یکی روز به روز تغییر می کند. این سرعت را به لحظه برسان. تغییر ایجاد

کن. این تغییرات را خیلی کم می‌بینیم. احساس می‌کند نمی‌تواند نمی‌شود. نه! خدا به انسان امکانش را داده است. یکی از مهمترین مشکلات اهل تسنن یا وهابیت مسدود کردن، حوزه تغییرات است. بنابراین از ویژگی های شیعه بالعکس این است. نشود که ما خلقا و باورا و رفتار را مثل اهل تسنن بشویم. اینطوری خیلی بد است. درباره این داستان تحلیل های مختلفی وجود دارد. همین ها را که بگویم، همین طوری می‌گویم.

ان شا الله برای این که ماه محرم ماه تغییر ما باشد، ماه این باشد که میل به تغییر و اصلاح در ما تقویت بشود، **صلوات**. جمود آنقدر در جامعه اسلامی زیاد شد که امام حسین هیچ چاره‌ای جز نثار خون خودش برای ایجاد تغییر ندیدند. این عدم تغییر آنقدر نهادینه شده بود که اباعبد الله هیچ چاره‌ای جز این ندیدند. این ها سه تا محور اسلام یعنی مسجد، قران و دیگری نماز بود که با تحریف ساقط شد. احکام نماز جور خاصی شد..

مثلا ما خوشحال می‌شویم که نماز را در ۵ نوبت می‌خوانند اما هیچ انعطافی در این واجب الهی نیست. کسی بخواهد نماز مستحبی بخواند نمی‌شود. انقدر که انعطاف در شیعه هست در نماز تسنن نیست. در مسجد در قرآن هم اینطوری است. یک قران خواندن اینجا را بخواهید رو نمایی کنید، همه تان محدود الدم اید. به طور واضح شما خونتان مباح است. همه چیز در یک مدل خاص بسته شده است.

این بنا شد که این سه تا علم اسلام باشد. تنها چیزی که می‌توانست این سه تا علم را با هم اصلاح کند خون بود. ببینید چقدر این قوت داشت. تنها راه چاره برای این معضل قوی و قوت‌دار خون بود.

ان شا الله که اهل بیت ما را به تغییر صلاح بشناسند و جز عبادی باشیم که مدام به سمت تغییر و اصلاح می‌رویم.

توصیه به کسانی که می‌خواهند به حج بروند: هرکسی در حج در صفات و اخلاقیات تثبیت می‌شود. توصیه می‌کنم صفات بدش را کنار بگذارد چون آنجا تثبیت می‌شود. آدم اگر بخواهد برود اصلاح بشود همین صفت هم تثبیت می‌شود. اغلب افرادی که رفته‌اند در صفاتشان تثبیت شده‌اند. این خطرناک و امیدوار کننده است. اولین توصیه این که سعی کنید حداقل صفت تغییر در شما تثبیت شود آزاد اندیشی هم ... هم در تو تثبیت می‌شود. سعی کن صفات بدت را حذف کنی. این که آدم دلش بخواهد آدم متفکر و متدبری باشد زمینه‌هایش برایش فراهم می‌شود. تثبیت می‌شود یعنی آدم مثلا متفکر ذخیره‌ای پیدا می‌کند برای تفکر. حج در تثبیت صفات موثر است. میل به حذف یا کلا حذفش را به دست بیاورید.

نکته دیگر این که ما انواع استطاعت داریم، پایین‌ترین سطحش مالی است. بعدی استطاعت بدنی بعدش روحی است. استطاعت روحش را ببرد بالا آن دو تای دیگر را این عامل بالا می‌برد. توصیه دوم این است که سعی کنید روی استطاعت روحی کار کنید ملقمه‌ای است از رغبت، آرزو و طلب. اگر در این جمع کسی باشد که واقعا میل به حج داشته باشد و آرزویش را داشته باشد و دعایش را بکند، به او بگویند که نبا بخوان و او به خاطر آن رغبتش بکند. حتما استطاعت روحی را پیدا می‌کند.

بر هر انسانی وظیفه است که استطاعت روحی‌اش برای حج را در هر سال درست کند ولو اینکه به حج نرود. این باعث شراکت در ثواب و معنویت حاجیان خواهد بود.

آخر مراسم حج فکر کنید آقایی آنجا هست که وقتی می‌خواهد سفره حج را ببندد سهمیه‌ای گذاشته برای کسانی که می‌خواستند بیایند اما نشده. می‌فرستند برایشان.

چه بسا کسانی استطاعت روحی دارند دو تای دیگر را ندارد آن سهمیه را به او می‌دهند و چه بسا برعکسش.

یکی از دلایلی که اهل بیت مدام و هر سال دعای توفیق حج می‌کرده‌اند، این بوده که باید رغبت و دعایش باشد. این استطاعت که باشد ثمراتش برای فرد خواهد آمد.

نکته سوم این که فرد یک سری کارها را باید انجام دهد مثلا اسرار حج را بداند. مهمترین چیز از اسرار حج به نظر فهم توحید ربوبی است. یعنی مطالعه در حوزه توحید است. و باید به صورت نظری فرد نسبت به اسما، تعدادش، معنایش، چرایی، عددش و ارتباطش با توحید ذات و افعال و عبودیت از منظر قرآن اطلاع داشته باشد. باید یک دور یا چند دور نگاه توحیدی به این ماجرا داشته باشد. مطالعه کند. یعنی در چمدانش سوال در حوزه توحید باشد. آن جا که می‌رود گیرنده‌ای توحیدی‌اش فعال می‌شود و آنچه که خوانده تثبیت می‌شود. آنچه در کل زندگی انسان باید فعال بشود، نگاه انسان به خدا و عبودیت است. بعد این چیز دیگر در اولویت نیست. آنجا تک تک مواضع انسان را به تنوع اسمی‌ای که از خداوند است دلالت می‌دهد.

عرفات: ذو الجلال و الاکرام

طواف: عزیز حمید

واقعا سیری به آدم می‌دهند، واقعا برای انسان معرکه توحید است. هیچ کتاب توحیدی و متن توحیدی به اندازه حج برای توحید انسان غنی نیست. اگر این را ندانیم، توحید تثبیت نمی‌شود.

خیلی از زائرینی که می‌روند پیش پیش نگران فوت فرصت‌ها هستند. آدم باید آرام و با آسایش باشد. حج ظرفیتی دارد که در ذخیره‌گاه انسان حسی را ذخیره می‌کند که هم می‌تواند قبل هم از بعد به او ملحق بشود. من خیلی چیزها را نفهمیدم، از آن ذخیره‌گاه دارم استفاده می‌کنم. مانند اینکه میدانی پول گذاشتی بانک به تو سود می‌دهد. لذا اصلاً نگرانی ندارد.

این نگرانی نشانه سوء ظن به خداست. خدا از این سوء ظن خوشش نمی‌آید.

بحث سوم هم اینکه جالبی حج این است که همین طور که وارد فضا مدینه و مکه می‌شوید، مظاهر فسادهای باوری و رفتاری و اخلاقی زیاد است. همه اش هم از ناحیه اهل تسنن نیست. ولی هرچه هست از فساد است حتی از جسمانیت آنها معلوم است مثلاً در نظافت و.. اما این موضوعات نباید ذهن آدم را مشغول کند.

(دقایق انتهایی صحبت ایشان نیامده)

ساعت دوم

چهار رکن اصلی عبارت است از:

تسبیح: نزاهت و برائت از غیر

تحمید: کمال‌گرایی. میل و رغبت به حسن

تهلیل: نفی وجود از غیر و اثبات صرفاً برای خدا

تکبیر: میل به بی‌نهایت

همه چیز تجلی ربوبی است.

وجود و هست، صرفاً خداست.

ما یک عدم مطلق داریم یک عدم اعتباری.

لا اله الا هو لا اله الا الله.... لا اله الا انت....

ما جلوه‌هایی از ربوبیت را می‌بینیم و هستیم. به این معنی که من خدا نیستم از خدا جدا نیستم.

روایت داریم از امیر المومنین که ناقلانش بسیار زیادند. از جمله ناقلان حضرت زهرا سلام الله علیهاست. که ابن طاووس هم آن را نقل کرده است.

می فرماید: استقبال رکن الیمانی و هوی یقول:... ها و رب الکعبه

موسیقی متن امیر المومنین رب الکعبه است....

ثم جاز الی الحجر الاسود: ها و رب الکعبه حتی مر بارکان الاربعه و هو یقول ها و رب الکعبه. ثم قال ها و رب الارکان کلها. ها و رب المشاعرها و رب هذه الحرمات سمعت رسول الله یقول هذا الحدیث:

وقتی که قلب ها آماده شد و در طواف گناهان ریخته شد.. برخی احادیث باید در فضای ملکوتی توسط انسان کامل القا شود و معنا شود. اینها را ثبت کنید وقتی به این مکانها رسیدید سفره اش را باز کنید. این را پیشاپیش بفرستید برای کعبه ای که دارید به طوافش می روید. خدایا قصد می کنم یک موقعی رفته مسجد الحرام این موقعیت برایم پیش آمد این روایت را بگویم که کانه امیر المومنین ایستاده و می خواند:

الذی احدثکم به انه مکتوب فی زبور داود فی تورات موسی و انجیل عیسی و قرآن محمد ص و علی جمیع انبیا و و المرسلین و علی الف کتاب نزل من الف نبی انه قال من قال لا اله الا الله فی علمه منتها رضاه لا اله الا الله بعد علمه منتها رضاه لا اله الا الله مع علمه منتها رضا الله اکبر فی علمه منتها رضا الله کبر

الحمد لله

سبحان الله فی علمه منتها رضا

و الحمد لله من جمیع محامده من جمیع نعمائه

الله اکبر

گفتند هر کس این دعا را صد بار در عمرش بخواند، با امت واحده توحیدی محشور خواهد شد...

(مطالب ساعت دوم به تمامی ثبت نشده است.)

فضای کلی سوره (شان نزول) / پس زمینه های سوره : تولید سوال، نیاز ، طلب سابقه تاریخی موجودیت جن : ابلیس، ارتباط با انبیاء/ملک سلیمان وضعیت ایجاد شده توسط رسول در جامعه: حاکمیت ایمان، حب، محبت خدا با بعثت رسول خاتم همه ابعاد انسان شکوفا شد یا به سمت شکوفایی رفت.

موجودیت جن در زمان رسول خاتم: مواجه شدن با رسولی از رسولان الهی. علت مواجهه : مشاهده تغییراتی که در آسمان و زمین (به صورت قومی و دسته جمعی حرکت کردند.

ویژگیهای رسول خاتم به نسبت سایر انبیاء/ویژگیهای نبوت در خاتمیت توان جن در این سوره به طور مطلق نادیده گرفته شده است. در صورتی که در سور دیگر از آن استفاده شده است.

در کربلا هم گروهی از جن می خواستند به کمک امام بیابند اما چه دلیلی وجود دارد که از آن استفاده نشده است. سیر رشد انسان تنظیم رفتارهاست.

باور منظور حاکمیت حب خدا، معرفت خدا و عرفان بر فرد و جامعه است. رفتار منظور حاکمیت قانون، نظم/ضابطه و قوانین است.

وقتی رفتارهای خوب درون فرد تکرار شد نهادینه می شود و تبدیل خلق می شود و اینجا اصلاح اخلاق خیلی مهم است و در اینجا علم خیلی مهم است زیرا باید خلیات را بشناسد و کجیات آن را برطرف کند و به سوی کمال سوق دهد

هر چقدر یک جامعه ای قانون گرا تر بشود رفتارش ضابطه مند می شود.

هر چقدر یک جامعه ای به سمت علم(علم به حقایق) برود اخلاق اصلاح می شود.

معنویت/دعا/ذکر/حب/وَدّ: در ایجاد علم و عدل هم سرعت ایجادش بالا است و از پایین به بالا نیست و راه میان بر است.

ظلم و جهول بودن انسان به این معنی است که می توان برایش قانون گذاشت و ضابطه تعریف کرد

محورهای قل در سوره

قل اول: وحی / فهمیدن مسیر و غایت

موضوع سوره: حوزه فهم انس حوزه فهم جن

چهار قل بعدی (دوم تا پنجم) روی هر دو موضوع سوره است. و وجه مشترک بین جن و انس بیان شده است

جن هدایت را به عنوان رشد می شناسند و راه را طریق می شناسند و هر واژه ای که به کار بردند در حوزه فهمشان است که البته پایین هم نیست.

هستی: ملک، جن، انس، حیوان، نبات، جماد: جامع هستی

انسان در هستی بخشی از خودش را مطالعه می کند و جامع هستی است.

بحث جن وقتی مطرح می شود کارگاه آموزشی است برای انسان برای اینکه اعتقاداتش یک سطح بالاتر بیاید.

اگر انسان بپذیرد که جامعیت موجودات هستی در آن است بایستی بتواند قدرت فهم جن را هم در خود شکوفا و جاری کند

اگر انسان در مراحل رشد اولیه باشد جن در مراتب بالاتر قرار می گیرد.

موجود وجودش صاحب هر کمالی است.

جن هدایت را با غایتش می بیند.

قیمت آدمها در باورهایشان است.

این که انسان برای باورهایش حس ملکیت کند و انحصار بکند که این باور را داشته باشد خیلی خوب است

موضوع باورها در زندگی انسان خیلی تمایز ایجاد می کند مثل این که یک کسی بینا است و یک کسی نابینا است هر کدام از این باورها یک نگرش است و یک قدرت است

رسول خاتم یک قدرت ورا طبیعی در انسان ایجاد کرد و پشت پا زد به همه چیزهایی که مقابل این بود.

قدرت باور آن قدر اثر و دوام دارد که یک پیغام حج می تواند انسان را بکشد به جایی که منفعت مالی هم ندارد.

در سوره باور را مطرح کرده، باور مقایسه ای: انسان می تواند خودش را با باورهای جن مقایسه کند. همیشه موجود جن برای انسان پیچیده بوده و دوست داشته که پناه ببرد به او در حل مشکلات یعنی او را یک موجود فرازمانی، فرامکانی می شناسد که حتی حاضر به خدمت به اوست.

رویکرد پیامبر به جن به صورت بی رغبتانه است و توصیه شان برای دیگران هم بی رغبتانه است و به جای آن اعتقاداتی بیان کرده است که به آن مراجعه کنند.

توصیه این است که انسان به جای استفاده از قوای جن، در راستای فرامین قل های سوره قرار بگیرد دلیلش این است که در این سوره به صورت تلویحی پناه بردن به جن مذموم شناخته شده است در رویکرد رسول گرامی به جن یک بی میلی و بی رغبتی در آیات است.

در هیچ جایی از آیات قرآن دیده نشده که پیامبر از قوه جن استفاده کرده باشد ولی در عمل از قوه باور و عمل به شدت استفاده کرده است. سوق دادن انسان به سوی باورها یک نیروی در انسان ایجاد می کند که اساسا احتیاجی به این باورها ندارد.

انسان یک قدرت باوری دارد که این قدرت خاص است در ملکوت. قدرت عبودیت در عالم هم تاثیر می گذارد و حضرت رسول قدرت عبودیت را به تمام معنا تحقق داده است. باور به توحید می تواند جایگزین مثبتی باشد بر باورهای دیگر.

پیام و ره آورد سوره جن: تاکید بر باورهایی که در حوزه انسانی به صورت ویژه فهم می شوند و او را از سایر موجودات متمایز می کنند.

باورهایی از جنس توحید می تواند در انسان شکل بگیرد که حتی در ملک هم شکل نمی گیرد.

قیمت انسان این است که حاضر است که فدا بشود اما باورش حفظ بشود هستی هزینه سنگینی در کربلا داد به خاطر اینکه قیمت باورها مشخص شود.

در مکتب اهل بیت دعا وظیفه اش نهادینه کردن و سازمان دهی کردن باورها است با سوق دادن درست به سوی نیازها و این گونه است که ابزار انسان دعا می شود و این می شود وجه تمایز اسلام پیامبر با سایر پیامبران.

ملک معادل اسم الله است یعنی مثل جن جسمیت و موجودیت ندارد.

در زیارت عاشورا در لایه باور است که کشتن ولی خدا را حمد می کنیم

خصوصیت انسان است که به سرعت انس می گیرد اما سایر موجودات این گونه نیستند.

جن رغبت به جای شلوغ و جمع ندارد.

اغلب مواردی که جن وارد زندگی انسان شده است، پای انسان در میان بوده است.

سیستم و سوسه ابلیس نظام سازانه است یعنی جریان ایجاد می کند و به صورت موردی عمل نمی کند. خیلی اقتصادی عمل می کند مثل ثقیفه

ابلیس کلا در قرآن در حوزه جریان سازانه وارد می شود و هر جا در سوره ای کلمه ابلیس داشتیم دنبال جریان باشیم

شیطان با ابلیس فرق می کند. شیطان عام است و ابلیس خاص است.

شیطان از شطنه گرفته شده، هر عامل القائی منحرف کننده از حق را شیطان می گویند

یکی از بحث های مهم دعا در تشیع تکیه بر اسباب است به علاوه حذف آن است.

دعا بایستی اسباب را به نحو احسن و عابدانه و بر اساس یک عبودیت تام واردش بشود و به خدمت بگیرد.

دعا حاکمیت مطلق اراده خدا در هستی است. همان خدایی که حاکمیت مطلق دارد ابزار عبودیت این است که انسان به اسباب تکیه کند یعنی اذن پیدا کردم.

هر مقداری که انسان عبد تر در گیسو دار اسباب است. در عالم دو سیستم می تواند جاری باشد موسوی و خضری، مکتب اهل بیت موسوی است زیرا در گیسو دار اسباب بیشتر است.

آیه اول: خود آیه نشان می دهد که ممکن است این اتفاق بارها افتاده یک بارش را برای ما گزارش کرده اند.

اولین بحثی که برای جن اهمیت داشته قرآن بوده.

ظاهرا از آیات ۲ به بعد مربوط به وجه تعجب جن است.

همه آیاتی که از آیه ۱ به بعد آمده در واقع ادامه **فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا** است

رشد مقابل غی است و به انحراف درونی/ضلابت و هم نتیجه ضلالت می پردازد.

رشد دست یابی به حقیقت است چون مقابل غی است وقتی ساختار درونی سالم است و می تواند حقایق را درک کند بهش می گویند که رشد دارد

جاهای مختلفی بحث رشد آمده و آقای مصطفوی رشد را می گویند اهتداء انا الخیر و الصلاح

این رشد مثل نور است یا هست یا نیست.

ماهیت رشد ماهیت ایمان به پروردگار است.

در آیه دو از دو واژه استفاده کردند *يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ* یعنی رشد را غایت گرفتند.

مرحله به مرحله بلوغ داریم و وقتی فرد از بلوغ به بلوغ می رود یک مرتبه ای از رشد را درک می کند

رشد مراتب دارد و بلوغ مراحل دارد.

بحث نگاه توحیدی نفی ولد/صاحب/ولی است.

سفه به معنی اختلال در عقلانیت است یا مقابل حلم و عقل است.

اختلال در عقلانیت طیف پیدا می کند. از فقدان عقل تا عقل آسیب های مختلفی وجود دارد که یکی از آنها سفاهت و در مرحله خروجی است که اگر عقل نباشد تبدیل به عصبانیت و خشونت می شود و مقابل حلم و عقل است.

کار ابلیس فقط القاء است و بیشتر از این هم از خدا نخواسته است.

القاء یعنی یک القائی که طرف خودش خودش را در زحمت بیندازد.

همیشه ابلیس خودش را بری می کند از یک جهت القاء می کند در واقع کارکرد وسوسه هم همین است و انسان هر بلائی که سرش می آید خودش می کند. اتفاقات بعد از القاء کار خود انسان است.

سفيه یعنی سیستم بردباری ندارد نمی تواند بسنجد و درست عمل کند.

اعتقادات و باورها در فیزیک بدن اثر دارد.

مطالبی که روانشناسان غربی گفتند در مورد ماهیت حیوانی انسان درست است و اگر روی این انسان ایمان نصب شود فرق می کند

اولین گناهی که ابلیس مرتکب شد کبر بود، دومین کذب بود و گناه بعدی ظلم بود و ریشه تعددی کبر بود. بلافاصله وقتی تکبر می گیرد دروغ می گوید.

آیات ابلیس را اگر در قرآن جمع آوری کنیم اولین خصوصیت ابلیس بعد از کبر دروغ گویی است. به خاطر همین اولین خصوصیتی که انسان را مشابه ابلیس می کند کبر است و دومین دروغ است.

ظلم ابلیس = تخطی از امر و نهی

کبر یعنی تواضع نداشتن، خودش برای خودش یک منی قائل است. آدم هر خطائی که انجام می دهد دلیل اولیه اش این است که برای خود یک منی قائل می شود. من که وسط می آید مثل این است که وجود آدم نجس می شود.

اون چیزی که انسان را نجس می کند یک چیزی به نام من است که همان کبر است و خلاف تواضع است.

عجب های جن عجب های عظمتی است.

ما می توانیم نسبت به باورهای توحیدی زاویه های دیدمان را متکامل کنیم و هر زاویه دیدی که اصلاح شود بالاترین تغییر را در اخلاق و رفتار خواهد داشت.

اگر ما سالانه دستگاه مختصات اخلاق و رفتار تغییر نکند یعنی احتیاج به رویکرد جدید نسبت به توحید داریم

تسبیح ما باید به سمت حمد برود.

نماز محل قرائت قرآن است.

امام حسین علیه السلام: قرائت قرآن در نماز صد برابر است

اولین تغییری که در رفتن به حج باید اتفاق بیفتد این است که نگاهش به خدا عوض شود.

ما باید روی توحید به صورت ویژه سرمایه گذاری کنیم

شطط: انحراب از امر ثابت (حقایق ثابت هستی) و تحقق انفصال از او، یعنی خودش را همراه با امور ثابت نکردن، به

امور غیر ثابت اتکا کردن، امور ثابت در زندگی اش جاری نبودن

هر کس شطط است حتما سفیه است و برعکس (قضیه جزئی است)

یکی از عوامل شطط گویی سفیه بودن است.

جدا شدن به معنی هم راستا نشدن، همراه نشدن

کسی که سفیه باشد حتما شطط است ولی برعکس آن احتمال می رود.

کسی که سفیه است به طور ثابت در راستای امور ثابت قرار نمی گیرد.

سفاهت مقابل امر/ ثابت

وقتی موضوع علت محمول باشد حصر می آورد.

یکی از مشکلات ما این است که آیا همه چیز را قرآن و رسول گفته اند؟ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا

یکی از راه های گزاره نویسی پیدا کردن کلمات در سور دیگر است.

ظن به معنی گمان است ولی به معنی علم است.

یه معرفتی وقتی که به حد علم و یقین نرسیده باشد ظن می گویند.

خدا اگر بخواهد یقینیات درونی ما را بیان کند با واژه ظن بیان می کند

خیلی وقتها بایستی ظن را می داند معنی کنیم و دلیل اینجا به خاطر همراهی ظن با انا است.

ظن علمی است مادامی که هنوز به منطقه یقین بار نیافته است.

علمی که به عمل منجر نشده ظن است.

خداوند به علم مستدل یقین نمی گوید، علمی که منجر به عمل می شود و عین عمل می شود یقین می گوید.

ظن در مورد قیامت، چون قیامت موضوعش خیلی مهم است منجر به ترک گناه می شود.

ظن به قیامت داشتن هم فرد را شهید می کند.

در قرآن خدا برای ظنیات اعتبار قائل شده است.

علم در جایگاه ربوبی مصادف با وجود است.

در ساحت ربوبی علم عمدتاً در ساحت شهود گفته می شود.

در مورد علم در قرآن ۲۲ واژه به کار رفته که حیثیت های مختلف دارد.

در قرآن خدا یک شان خاصی برای علم قائل است.

اگر علم علم است بایستی اراده کند. هر چه که تولید اراده (تحقق) نکند علم نیست.

وجه تعجب جن این است که مگر می شود به خدا دروغ بست.

ماهیت شطط به خاطر کذب است.

باز شدن مفهوم کذب مربوط به ۷سال پنجم است. چون باید ظرف علم صدق و کذب را پیدا کنیم.

مفهوم حق را بفهمی، و مفهوم انطباق آن با حق را بفهمی صدق می شود.

هر کس به اندازه بر مدار حق نبودن کذب دارد.

شطط در ساحت انسان ۱۰ واژه می شود و این به خاطر پیچیدگی انسان است.

برای اینکه بهترین روز عمرمان را تجربه کنیم **صلوات**

برای اینکه ان شاء الله بهترین معارف عالم بر قلبمان نازل شود و ما ظرفیت آن را داشته باشیم **صلوات**

برای اینکه هر که قصد خیری دارد و در جلسه شرکت کرده به آن برسد و بیشتر از آنچه به ذهنش می آید هم به او

بدهند **صلوات**

احتمالا امروز جلسه آخر سوره جن است. آیات ۶ و ۷ به بعد را مرور می کنیم. قبل از شروع موضوعاتی که به ذهنم می رسد را برای جمع بندی سوره می نویسم. هر کس متناسب با سلیقه اش می تواند آن را در نظر بگیرد و در ادامه بحث به آن توجه کند و نتایج را ارزیابی کند. این موضوعات اینطور نیست که بخواهیم درباره اش حرف بزنیم اینها یعنی این موضوعات از این سوره قابل برداشت است. این موضوعات به عنوان سر نخ های مباحث سوره ارائه می شود.

موضوعات:

- ۱- علم: خود علم و بیان یک مدل علم که همراه با واژه ظن است. ظن همان علم است که سوره ماهیتش و چگونگی شکل گیری اش را بیان می کند. ممکن است فروعات دیگری هم داشته باشد. تمایزات و تشابهات علم انس و جن را بیان می دارد که شاید شعب مختلفی هم داشته باشد مثلا نسبت ابزار و حقایق در علم و قس علی هذا...
- ۲- چرایی آگاه سازی از وجود جن: آگاه شدن و آگاه سازی از وجود جن و چرایی آن و نقش آن در خلقت و زندگی انسان.
- ۳- نقش خاتمیت (نبوت) در کنترل القائنات منفی. که این هم یکی از مباحثی است که می توان در این سوره پیگیری کرد. که چرایی و نیز چگونگی اش را تا حدودی می توان فهمید.
- ۴- تاثیر خاتمیت در روش های زندگی و سبک زندگی با رویکرد مسئله پناه. چون سبک زندگی رویکردهای مختلفی دارد. رویکرد پناه و استعاده اش از موضوعات این سوره است.
- ۵- چرایی و چگونگی ارتباط انسان با غیب.

۶- بحث‌هایی مثل استعاذه و پناه بردن به همراه چرایی و چگونگی آن. این موضوع می‌شود تتمه سوره ناس و فلق که از جهت با این سوره زوج شده است.

۷- مهم‌ترین باورهای زندگی که بخشی از آن در سوره نوح گفته شده است. (برای تکمیل مباحث سوره نوح)

۸- تمایزات و تشابهات موضوعات علمی که منظور علم هدایت است. (در انس و جن)

قصدمان کار بر روی این موضوعات نیست. فقط بر شمردیم. در طول مطالعه سوره هر کدام را یک سری زده‌ایم.

حالا سوره را مروری می‌کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوْحِيَّ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱)

این گروه جن در جستجوی هدایت بودند.

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲)

این‌ها پیامبر را با قرآن شناختند و در واقع جز آن افرادی از مخلوقات بودند که اعجاز قرآن را به سرعت متوجه شدند. بر خلاف ما که خیلی ممکن است طول بکشد تا اعجاز قرآن را بفهمیم. فهمیدند و مضامینی در آنها فعال شد:

وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳)

بخش اول حرفهایشان مربوط به توحید است و مباحث یگانگی خداوند و شرک نورزیدن به او

وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴)

وَأَنَا ظَنْنَا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵)

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶)

قسمت دوم درباره توحید افعالی است که مربوط می‌شود به ارتباط انسان با خدا و چگونگی آن و موضع‌گیری‌های نابحق او و ضعف توحیدش که این منجر می‌شود به اینکه گروهی به گروه دیگر پناهنده بشوند به جای پناه بردن به خدا.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (۷)

موضوع بعدی مربوط به بعث است البته بعث انبیاء. بعث قیامت هم برخی از مفسران گفته‌اند. هر دو را مفسران گفته‌اند. اولی درست‌تر است. این‌ها رسالت انبیا را با بعث مطرح می‌کنند. وقتی هم که راجع به قیامت می‌گویند درباره زنده شدن مردگان است. اینها اعتراضشان به این است که چرا بعضی فکر می‌کنند که بعثی رخ نمی‌دهد.

وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مَلْتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَابًا (۸)

این آیه می‌تواند زیر مجموعه بحث قبل باشد. بعث انبیا مربوط به وحی و القائنات عینی می‌شود.

وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (۹)

وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰)

یکی از موضوعات مهم دیگر بحث نحوه زندگی انسان است و موضوع خیر و شر آن که می‌شود نفع و ضررش. وقتی که نفع و ضرر در مقام انتخاب قرار بگیرد به خیر و شر بیان می‌شود. وقتی که فرد ضرر را انتخاب می‌کند یعنی شر. شر همان ضرر است وقتی که انتخاب شود.. خیر نیز همینطور. موضوع مهم بعدی که برای جنیان مهم شد، این موضوع بود. می‌گویند ما نمی‌دانیم این اتفاقی که برای این‌ها افتاده برایشان شر است یا خیر.

البته در آیه اراده خدا هم مطرح است.

رَشَدًا: منظور وقتی است که نفع النفع رَشَدًا

جن نمی‌تواند این موضوع را تحلیل کند.

این که وحی آمد و ما هدایت شدیم برآیندش در انسان تاثیر مثبت می‌گذارد یا منفی را نمی‌تواند تحلیل کند. البته اراده خدا را ابتدای حرفشان بحث نکرده‌اند. فقط خواسته‌اند به نتیجه خیر یا نفع النفع برسند که این علامت سوال است. نمی‌دانیم این اتفاق برآیندش برای انسان مثبت است یا شر.

الخیر فی ما وقع: ال آن عهد می‌تواند باشد: آن وقت خیر اختیار عاقلانه در معنا می‌آید: مصدر می‌شود خیر.

به مطلق خوبی می‌گویید خیر.. در چه صورتی می‌گویید؟ در صورتی که موجبات هدایت شما را فراهم کند. اگر خوبی موجبات هدایت را فراهم کند، خوبی است. نعمت یا نعمتی که موجبات هدایت را فراهم می‌کند. در واقع اینجا دارید در آن خیر را مستتر می‌کنید، که همان هدایت است چون خیر اختیاری است.

خیر امر وجودی است. مثلاً این عالم خیر است. اختیار آدم‌های خیراند یعنی موجب هدایت مردم هستند. این‌ها اختیارند. به هر حال در انتهای خیر، هدایت و نفع و اختیار وجود دارد. حالا یک وقتی به انتهای آن نگاه می‌کنید می‌گویید خیر یا به وسط آن نگاه می‌کنید که نفع است. یک وقت به اولش نگاه می‌کنید که اختیار است. بستگی دارد که از چه منظری به آن نگاه کنید.

هم خیر به صورت مصدر آمده هم صفت مشبیه. شر نیز به همین صورت. وقتی کسی از ذاتش به جز انحراف صادر نشود، به وجودش می‌گویند شر. می‌شود شر دواب که همان شیطان است. از آن موجود هیچ انتظار خیری نمی‌رود. حالا سوره فلق می‌تواند همه این لایه‌ها را بگوید اما مقامش مقام انتخاب است. یک مقام ضرر هم هست که آن را مطرح می‌کند. فرد این را به ضرر خودش انتخاب می‌کند مثلاً می‌گویند این غذا سمی است می‌گوید می‌خواهم بخورم.. می‌دانم اما نمی‌توانم نخورم. اینها شر است. در این حالت فرد به ضرر خودش رضایت می‌دهد.

آدم‌ها بر اساس آخر کارشان که خیر یا شر است طیف پیدا می‌کنند. آدمی که طفل است مقام اختیار خود را واگذار می‌کند. می‌گوید من همینم که هستم.. او طفل است. حالا این "أ شر اريد بمن فی الارض": بیشتر ناظر به آن ضرر است. منتها این را با ضرری مطرح می‌کند که فرد رو به آن می‌کند و زیر بار آن می‌رود. سه مرحله دارد: ۱- گزینش: اینکه بفهمد می‌تواند خیری را انتخاب کند و آن را ترجیح بدهد ۲- بهتر و بدتر را بفهمد. که ماهیت‌اش می‌شود نفع. ۳- فرد وقتی نفع را انتخاب کرد در خودش تاثیری می‌گذارد این می‌شود هدایت یعنی تاثیر اختیار نفع که به آن می‌گویند هدایت. شر یعنی طرف قدرت ترجیح ندارد یعنی ساختار ترجیح ندارد یا اینکه ترجیح می‌دهد اما خلاف آن عمل می‌کند.

وقتی که این اختیار با این شر پذیرفته شد، محصولش می‌شود ضلالت.

نتیجه	موجودیت	اختیار
+ : رَشَدًا: نفعی است که منجر به هدایت می‌شود	+	+
- : شر / ضلالت	-	-

نفع النفع: رَشَد است.

رشد در این سوره ۴ مرتبه آمده که می‌توان یک معناشناسی رشد بر اساس این سوره‌ها داشت. در همه این رشد‌ها نفع و هدایت مشترک است. از همان اول سوره آیه ۲ و همین‌طور آیه ۱۴ که باز همان هدایت معنا می‌شود مثل آیه ۲. یک جای دیگر به معنای مقابل ضرر است. منتها اگر در این سوره رشد را نفع به علاوه هدایت بگیریم، همه آیات را پوشش می‌دهد.

رشد ناظر به غایت است. اگر به مقدماتش هم نگاه شود به محصولش بیشتر نظر دارند، تا به مقدماتش. رشد معنایش حالت محصول است. هدایت مسیر و فرآیند است. فرآیند رسیدن به رشد هدایت است.

تفاوت هدایت و رشد: هدایت اتفاق می‌افتد و رشد حاصل می‌شود. یعنی فرآیند هدایت وقتی به نتیجه می‌رسد رشد نام می‌گیرد. سیر رشد: هدایت.

در تحقیق را هم اگر نگاه کنیم هدایت رشد را معنا می‌کند. ضرر یا نفع می‌تواند به انسان خیر برساند. برای همین خدا را نافع و ضار می‌دانیم. مثلا حسادت ضرر است اما اگر اثر نکند در فرد محسود و نعمت را زائل نکند، شر نیست. شر حتما ضرر هست اما ضرر حتما به شر منجر نمی‌شود.

اگر محسود آن را در مقام اختیار قرار ندهد، برایش خیر می‌شود. اگر متوجه نباشد فقط ضرر می‌بیند. اگر ضرر را در زندگی اش وارد کند، برایش شر می‌شود.

از اهل بیت محسودتر نداشته-ایم. در حالی که نفع برنده‌ترین فرد مثلا امیر المومنین(ع) بوده است.

در سوره دیگر ضرر را در مقابل نفع می‌آورد اما اینجا مقابل رشد مقابل می‌آورد. چون نفع در آن وجود دارد اما تازه نفع در آن تثبیت شده لذا تثبیت نفع را رشد می‌گویند. این هیچ وقت به گمراهی آلوده نمی‌شود. محبت اهل بیت نفعی است که هیچ ضرری ندارد یعنی هیچ وقت به گمراهی منجر نمی‌شود.

نفع طبق مقصد است که سنجیده می‌شود.

پایه‌ای‌ترین بحث در مهارت‌های زندگی و در اصول دین، بحث نفع و ضرر است. خیلی از مباحث ممکن است این طرف و آن طرف بشود و شما را گیر باندازد. مثلا ما فلان جای دنیا زندگی می‌کردیم فلان و فلان... باید بروید سراغ نفع و ضرر در آن شرایط. ازین رو می‌گویند هر کس در هر مسلک و دینی، نفعی را که تشخیص می‌دهد اختیار کند و مقابله با ضرر کند، تقوی و خود کنترلی پیدا می‌کند. این یعنی هر کدام از ما اگر تا الان هدایت نشده-ایم به نفعی که تشخیص می‌داده‌ایم عمل نکرده‌ایم.

اغلب در شروع هدایت گیر می‌کنند خیلی جلو رفته‌اند و خیلی کارها می‌کنند، اما به این که یکی از پایه‌ای ترین کارهاست، عمل نمی‌کنند.

در سوره فلق به پیامبر ضرر رسید اما شری به او نرسید. ضرر در صورت انتخاب درست، به شر منجر نمی‌شود.

نکته: واژه‌ها در قرآن این طوری است که هر واژه‌ای را که بررسی می‌کنید یک محدوده معنایی‌ای دارد. یک قسمت مقدمات، لوازم و آثار و نتایج دارد. در بعضی واژگان این طوری است که برای قسمت‌های مختلف آن واژه‌های مختلفی وضع شده است یعنی ممکن است تبدیل شود به سه واژه منتها اذا اجتماعاً افتراقاً (یکی از آن‌ها که آمد باقی‌اش هم هستند). برخی واژگان هستند که پیوسته هر سه حالت‌شان را با یک واژه معرفی می‌کنند مانند واژه نور یا ذکر در واقع این واژگان هم مقدمات را دارند و هم دو تای دیگر را.

فرآیند رسیدن انسان از استعداد به بلوغ، ابتلائات است اما فتنه‌ها نوعاً دست ساز اند.

وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا (۱۱)

طرائق قدا: راه‌هایی که از هم شکاف دارند / متصل نیستند و انقطاع دارند از بن تا نتیجه / همگرا نیستند و اگر آیند. / این واگرایی مبنا دارد و مبنای اصلی صالح بودن است. قدد شدن طرائق مهم است.

در تشخیص راه التقات وجود دارد و نه در خود راه. رویکرد جنیان صفر و یک است و طیف ندارد. برای همین هم وقتی در آیه شر می‌گوید آن سمتش را رشد می‌گوید، اگر نبود خیر می‌گفت. چون این وضوح دارد و می‌تواند صالح را از غیر صالح تشخیص دهد، می‌تواند مبناهایی که حاکم بر طرائق قدا هست را لمس کند و حس کند. طرائق قدا این است که می‌شود بر خلاف اراده خدا هم عمل کرد. یکی از آن‌ها این است. می‌شود از تبعات و آثار عمل گریخت. این دو تا می‌شود مبنای حاکم بر طرائق قدد. این دو تا نه به صورت واضح اما به نوعی در طرائق قدد انسانی هم هست.

این‌ها ظهور شرک است منتها به صورت شرک عملی.. شرک علمی همین است که انسان برای خدا شریک قائل شود، همین که ذات خدا دوئیتی دارد، اما عملی این است که کاری در عالم انجام شود که بر خلاف اراده خداست مثلاً یک جایی در عالم کاری صورت می‌گیرد که می‌شود مخفی‌اش کرد و آن را گردن نگرفت.

امهات راه‌ها را می‌شود بر این‌ها گرفت. بعدی آیه زیر است:

وَ أَنَا ظَنَّنَا أَن لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲)

سوال: کسانی که در عالم دچار انحراف یا کار خطا انجام می‌دهند، آیه به اراده خداست یا به خلاف اراده اوست؟ خداوند ساختاری آفریده که مشیتش در آن این بوده که انسان دارای اختیار است. اراده خدا به این تعلق گرفته که انسان نظام اختیار داشته باشد. خدا می‌تواند این نظام را از انسان، سلب کند.. البته این کار را هم با مرگ انسان انجام می‌دهد. بنابراین این خیلی مهم است که اعتبار کردن اختیار یا عدم اعتبار آن، معنی‌اش حیات و هدایت است. به اختیار بد می‌گوییم شر. اختیار مثبت است. ولی به آن می‌گوییم گزینش شر.

در جن آن قدرها که ما نیاز به تحلیل داریم و فضا برایمان روشن نیست برای آنها نا واضح نیست.

معنای آیه ۱۱: در میان ما افراد صالح و غیر صالح وجود دارند.

صالح: کسانی که در نسبت به پروردگار سازگاری دارند./چیزی در معنای مسلمون است.

این یعنی شکاف در ما وجود دارد.

معنای آیه ۱۲: ما یقین یا علم داریم که هرگز نمی‌توانیم بر اراده خدا در زمین غالب شویم. یعنی نمی‌توانیم خدا را در زمین عاجز کنیم و نمی‌توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم و بگریزیم.

هر جایی که خلیفه بودن خدا در زمین مصداق دارد این آیه هم در آن مصداق دارد.

علت همه اشتباهات انسان سر نادیده گرفتن اراده خداست و اشتباهی که در این بحث وجود دارد (یعنی بین یک تضادی گیر می‌افتد) این است که بین اراده خدا و نظام اختیار خود که به اذن خداست گیر می‌کند و ازین رو مکاتب اشاعره و معتزله از این قضیه درآمد.

باورهای مشترک بین انس و جن: وحدت عبودیت بین انس و جن. حالا اگر یک وقتی بخواهید وجه اشتراک بگیرید برای این عبودیت چند محور دارد یکی از این محورها توحید، نبوت، سبک زندگی، آسیب شناسی است که سوره بالاتر آن را گفته است. دانستن این محورها چه کمکی به ما می‌کند: اینکه انسان می‌تواند عبودیت خودش را با عبودیت جن همراستا بکند. ممکن است بگویید اصل این که این کار را بکند چی می‌شود: این می‌شود که خود فضای عبودیت در عالم، ایجاد گستردگی هدایت می‌کند. خیلی اوقات به خاطر این فضای عبودیت بسیاری از خیرات نازل می‌شود گویی که شما نیروهای عالم را هم راستا کنید.. این یک مدل تسخیر است و این تسخیر در دوره

خاتمیت اتفاق افتاد. نوع تسخیرش از نوع همراستا کردن عبودیت است. این موضوع مهمی است که ما اگر بخواهیم درباره آن صحبت بکنیم مثل این می ماند که عالم مثلاً احتیاج دارد به اسلحه بعد کسی می آید و می گوید من بر قلبها حکومت می کنم که از هر اسلحه ای بران تر است. نوع حاکمیتش متفاوت است. (مانند امام زمان) اینجا همراستا کردن مردم است. این داستانش خیلی فرق می کند. زمان پیامبر اینها فقط قرآن را گوش دادند حتی پیامبر کاری با اینها به این معنا که با انسانها دارد نداشت. همه کارها را خودشان کردند. ارتباط پیامبر با جن با ارتباط همه انبیا با جن فرق می کند.. سبکش فرق می کند.. سبکش همین همراستایی نیروهای عالم است.. او نیروهای آشکار و پنهان را هم راستا می کند.

یک وقتی شما از ابزار برای همراستایی استفاده می کنید و یک وقت از هم راستا کردن دو نیرو استفاده می کنید و همگرایش می کنید.

واژه قرآنی همراستایی، تألیف است.

قاعده کلی این است که وقتی نیرویی اضافه می شود همه را تحت تاثیر قرار می دهد.

اگر ما میدانستیم که هر کار بدی می کنیم بلافاصله به ما می رسد، خب آن کار بد را نمی کردیم. (اگر می دانستیم تا فلان حرف زشت را می زنیم آنا در گوش ما سیلی می زنند آن را حرف را نمی زدیم) چون تبعات اعمال را جز عمل نمی دانیم و فکر می کنیم با انجام یک عمل از تبعاتش فرار می کنیم.

وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (۱۳)

رهق: فرا گرفتن آن چیزی که انسان از آن خوشش نمی آید. غشیان یعنی پوشیده شدن به آنچه که فرد نمی پسندد.

بخس: یعنی چیزی که حق است نیست، کم است. / چیزی که خوب و خیر است نیست، کم است. / مطلق نقصان نیست اما نقصان حق است یعنی شی وجودی نیست و کم است.. مثلاً یک نفر نمی تواند فکر کند، چشم ندارد.

ایمان به خدا مانع از کم بینی، خرد بینی، حقارت نفس و... است. اینها بخش است.

ایمان به خدا مانع از افسردگی، دل مردگی و... است. اینها رهق است.

عوذ و پناه مردان به جن موجب افسردگی، دل مردگی، غم و اندوه پیوسته است. وقتی آدم خدا را دارد یعنی همه چیز دارد. علم، قدرت و.. همه چیز.

همه عوذ انسان باید به رب فلق .. در سوره فلق و ناس باشد.

شعوب توحید این هاست: استعاذه/ استغفار/ تسبیح/ تحمید/ تهلیل/ تکبیر/ صلوات (هفت تا عدد سعی صفا و مرده است).

صلوات ثواب همه مراحل قبل را در خودش دارد و ترکیبی است.

همان طور که باقی اش برای خداست استعاذه هم باید به خدا باشد.

همه محرومیت‌های انسان و جن را می‌توان با دو رویکرد رهق و بخش نگاه کرد. شما یا یک چیزی ازتان کم می‌شود یا چیزی بهتان اضافه می‌شود این دو عامل ناخوشی‌تان قرار می‌گیرد. مثلاً یک نفر مریض می‌شود می‌شود بخش (کاستی) یا چیزی به او القا می‌شود که اضافه شدن خوبی نیست مثلاً نجاست که به او اضافه شده ولی این اضافه شدن ناخوشایند است.

اینکه خدا دارد این حقایق را از طریق جن می‌گوید برای ما به نوعی کسر شأن است! (ما باید این‌هایی را که اجنه ابراز می‌کنند داشته باشیم).

برای بخش دو رکعت نماز، صلوات، توسل و... ایمان را بالا می‌آورد. (در موضعیت اضطرار باید سریع عمل کرد لذا باید به این موارد که گفته شد سریعاً رجوع کنیم).

لا یخاف یعنی نگران این دو نیستند. این خاصیت ایمان است. فرد فقط کمبودش خداست... می‌گوید من فقط خدا را می‌خواهم.. تنها کمبود زندگی من خداست.

وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَ الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴)

قسط: معنی مطلوبی در زندگی ما دارد. توزیع عادلانه را قسط می‌گویند. یک تقسیم است، تقسیمی که بر اساس انطباق باشد اما این جا آن را منفی و در مقابل تسلیم آورده یعنی مسلمان را در مقابل قاسط آورده شده است. در توضیح این معنا اینطور می‌گوییم که:

مقسط: عدول کننده به سوی حق

مسلمان: تسلیم در برابر حق

قاسط: نافرمان در برابر حق

طبق حرف علامه اینطور است.

اما در التحقیق می گوید: قاسط در این مورد مقابل مسلمان است. مسلم: کسی که تسلیم و رضایت به تقسیط خدا دارد.

قاسط یعنی کسی که خودش را محق می داند در تقسیط حق. برای خودش حق قائل است. تسلیم نسبت به تقسیط الهی نیست.

مسلمان: تسلیم نسبت به تقسیط الهی است. / اراده حق را جاری کننده قسط می داند.

قاسط: محق دانستن خودش نسبت به تقسیط. / خود را و اراده خودش را جاری کننده قسط می داند.

فرقش در یک "من" داشتن و نداشتن است.

یک موقع انسان می گوید من وظیفه دارم اراده خدا را در زندگی خود جاری کنم.. این مسلم است. اما این که خودش فکر می کند باید حق را جاری کند، او قاسط است.

نتیجه: انسان در هنگام توزیع برنامه هایش، و امکاناتش و ... که مثلاً نعم و رزق و .. است باید بر مبنای حکم الهی و تسلیم نسبت به اوامر او این توزیع را انجام بدهد.

اگر خلاف این بشود قاسط است. در اسلام و کفر، این کفر خاص است. کفر برنامه ریزانه است.

یکی از مسائلی که در زندگی انسان و جن اهمیت دارد علم است. باید دستگاهی روی موجود نسب باشد تا بتواند از علم استفاده کند. مواردی که در سوره ذکر شد همه بر اثر مواجهه اتفاق افتاده و مستقیماً با حقیقت ارتباط برقرار کرده است.

علم: تکلیف

تشابه علم انسان و جن: در اثر مواجهه بوده است، فهرستی از حقایق مشاهده شده است

در انسان این علم به وسیله الهام یا وحی نازل می شود.

تمایز علم انسان با جن در استدلال و طریقت برای علم است.

طریق حصولی: تصور، تصدیق، منطق، تفکر

در حوزه ادراک انسان اختیار نهفته شده است.

انسان هم از حس تا علم و از علم تا عمل اختیار حاکم است.

در جن از حس تا علم اختیاری نیست و از علم تا عمل اختیار حاکم است.

یکی از علت‌هایی که انبیاء در لایه انسان وارد شدند یکی از مسائلی که در انداز مطرح می شود قدرت ادراک است.

جن بر اساس علم عمل می کند اما علمش غریزی است.

انسان برای کسب علم باید طریق طی کند و این یعنی انسانی که به تکامل نزدیک نمی شود از دو ناحیه ممکن است

ضربه بخورد یکی اینکه از یک ناحیه علم را پیدا نکند و یا این که پیدا کند و قدرت عمل او را پیدا نکند

این که انسان بتواند علمش را از خطا حفظ بکند این عصمت علمی می شود.

منظورمان از حقیقت، حاق مطلب است. اصل مطلب

آیا علم در انسان و جن دارای انواع است؟ می توانیم بگیم که انواعش دارای جلوه‌های مختلف است.

طریق رسیدن به علم حقیقی چیست؟

آیا علم انسان و جن خطا پذیر است؟ بله

آیا علم انسان و جن عصمت پذیر است؟ بله

مواجهه جن با قرآن و حقیقتی که به دست آورده است: آیه ۱ تا ۱۵

مواجهه جن با قرآن، مواجهه انسان با مواجهه جن با قرآن: انسان می تواند از دست آوردهای علم جن بهره ببرد یعنی می تواند یک حد وسط بچیند و بگوید خدا جن را به مسائلی آگاه کرد، خداوند به وسیله دریافت حقایق توسط جن انسان را بینا کرد منتها این در لایه استدلالی و شهودی است و احتیاج به تفکر است.

در واقع جن کار ما را از جهت زمان رسیدن به علم آسان و از جهت تفکر در آن سخت می کند

علم اساس هدایت انسان است.

آیه ۱۶ تا ۲۰ ظاهراً حرف خداست و دگر حرف جن نیست.

این آیات در جایگاه اصل حقیقت قرار می گیرد یعنی شما مواجهه می شوید با حقیقت.

از این آیات این طوری استشمام می شود که: جن یک سری حقایق را فهمید و بعد با انسان هم سطح شد که یک سری حقایق را مشترک کند و سرفصل زندگی مشترکش کرد و لازم است که ما با جن همراه شویم و این هم راستایی با

۱. استقامت بر طریق حق که با فقدان اعراض از ذکر خدا اتفاق می افتد یعنی در واقع هر انسانی فطرتاً ذاکر است و باید این را حفظ کند یعنی اصل این است که هر انس و جنی بر طریق حق است و باید بر این طریق بماند حوادث نباید او را از این راه بکند. یعنی نظام فطری را حفظ کند. همه ما بر مدار فطرت خدا پرست هستیم و نباید این را خراب کنیم.

مَاءٌ غَدَقًا: یعنی آبی که اطمینان و رضایت در او ایجاد می کند. آقای مصطفوی: دو خصوصیت دارد هم کثرت داشته باشد و هم پرفشار باشد و وقتی می گوئیم ماء یعنی آنچه حیات حقیقی انسان را استمرار می بخشد. فیضان دارد یعنی در انسان رضایت و اطمینان و یقین او را جمع می کند

بهترین واژه ای که در قرآن می توان برای علم ذکر کرد ماء و نور است.

پیامبر در روایت به صورت صریح علم را هم وزن آب گرفتن زیرا هر جا که باشد حیات است و اگر آلوده شود آلوده می کند و علمی که ناقص است میوه عمل را تلخ می کند

در واقع همه اختلافات انسان ها با هم و انسان با جن و جن با جن به خاطر برخورداری از مَاءٌ غَدَقًا و یا عدم برخورداری از مَاءٌ غَدَقًا است.

علم ظریف ست که البته بعضی آن را دارند و بعضی تقلبی اش را دارند و اینها با هم دچار اختلاف می شوند.

مَاءٌ غَدَقًا وقتی ذکر می شود منظور علم حقیقی است که پیوسته با عمل همراه است.

خود فطرت یک پس زمینه است مثل عقل که تجربه و علم می آید روی این سوار می شود و فطرت روی بقیه موارد سوار می شود.

شکوفایی فطرت با مواجهه شدن با اجتماع است و فعال شدنش در مواجهه با مسائل است.

اصل در حرکت بعثت انذار انبیاء است.

یکی از کلماتی که برای علم می آید وعاء (ظرف، محل تحقق، بستر) است که خودش ظرف ایجاد می کند.

همه بحث هایی که برای انسان بوجود می آید که به هدایت و غیرهدایت منجر می شود در لقاء و القاء است یعنی اصلاح القاء و لقاء موجب هدایت می شود.

در منطق قرآن هدایت یافتگی تو لقاء الله اتفاق می افتد.

قوانین القاء و لقاء چیست که در اثر آن بتوان به هدایت رسید و از ضلالت دور شد؟

اصل کلام در القاء و اصل کلمه در لقاء است.

مَاءٌ غَدَقًا یعنی فرد نمی تواند کتمان کند.

علم فتنه ایجاد نمی کند بلکه مواجهه ما با افراد دیگر فتنه ایجاد می کند و علم وقتی از خودش بروز داشته باشد این طور نیست که همه موافق باشند.

به طور طبیعی کسی که دارای علم می شود ناگزیر از فتنه است زیرا ساختار حیات چالش انگیز است.

لَوِ گوینده می داند این اتفاق نمی افتد ولی یک لَوِ در قرآن داریم که لَوِ کاشکیه است یعنی ای کاش و لَوِ اینجا شرط است. لَوِ ای کاش جواب ندارد و این لَوِ نمی تواند امتناعیه باشد.

لَوِ اینجا شدت انتظار خدا را در تحقق این موضوع را می رساند

لو اینجا شرطیه انتظاریه است

آیه ۱۸:

چون همه محل های سجده (محل های تواضع شدید، عبودیت، اطاعت) از آن خداست لطفا در طلبتان از خدا احدی را شریک نکنید و این مقدمه علم است.

توحید افعالی و عبودیتی علم است و توحید عبودیتی عمل است.

فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا: نتیجه وصل به عمل است.

مساجد سجده است و سجده را اسم مکان می کند که می شود محلهایی که برای عبودیت قرار داده شده است.

عدم عبودیت یعنی هم راستایی با تکوین.

موجودات عبد هستند.

انسان در اختیارش و تشریحش باید به تکوین نزدیک باشد.

هرجایی به نسبت خودش حریم دارد.

سیستم سوره ناظر به غایت هاست و خود سجده نهایت فنای انسان است. یعنی نسبت سجده به سایر عبادتها نسبت

مقدمه به نتیجه است یعنی سجده می شود نتیجه و عبادت مقدمه می شود.

موضوع سلام و شهادت در حوزه انسان با ملائک غایت می شود و با جن سجده می شود.

آیه ۱۹:

بیان می کند رسول خدایی که ماء غدقا مصرف می کند چگونه دچار فتنه می شد. دلالت دارد بر تراحم های ایجاد

شده در مسیر فیضان هدایت و این را طرف بپذیرد.

جنس این خیلی با شکوه است اینکه خدا اعتقادات ما را با یک موجود دیگر مقایسه می کند.

خداوند می خواهد ما را با یک موجودی آشنا بکند که آن موجود هم می تواند اعتقاد به انبیاء و خدا و.. داشته باشد

و این باید اعتقاد ما را قرص کند.

آیه ۲۰: بحث توحید

از اول سوره بحث توحید بیان‌های مختلفی داشته که همش هم روی ادعو بوده و این خیلی مهم است یعنی اگر انسان دعا و طلب خودش را خالصانه به سمت پروردگارش معطوف کند به توحید نائل می‌شود و این بحث طلب است و این سوره را به سوره نوح متصل می‌کند.

پرودگاری که الله، احد، صمد و لم یلد و لم یولد است

هر اسمی از اسماء خدا ضرب می‌شود با احدیت و صمدیت و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد.

آیه ۲۱: بحث مالکیت است.

این که انسان مالک نفع و ضرر خودش نیست البته این جا منظور از نفع هدایت است که بهش رشد می‌گویند.

این آیه در لغت شناسی خیلی جالب است.

آیه ۲۲: بحث پناه یعنی گریزگاه‌های زندگی که یکی از آن خود پناه دهنده است و یکی محل پناه است.

هر جایی که پناه دهند و محل پناه دو تا شد شرک می‌شود.

سوال: خدا از منظر محل پناه یعنی چه؟

خدا از منظر پناه دهنده یعنی چه؟

هرکاری که ما انجام می‌دهیم یا به خاطر برطرف شدن یک نیاز یا به خاطر امنیت بعد از برطرف شدن نیاز است.

برطرف شدن نیاز و استمرار برطرف شدن نیاز این شامل کل مخلوق می‌شود.

برای برطرف شدن نیاز احتیاج به کس و برای استمرارش احتیاج به جا دارد.

انسان در عبادات هم همین طور است وقتی نعمت می‌رسد قدردانی می‌کند. استمرار قدردانی هم مهم است و به آن

شکر و صبر می‌گویند.

مساجد دانستن هر چیزی عامل این است که انسان را ملتحذ می‌کند.

موجودی که شما مواجه می‌شوید با موجود هیچ کسی با غیر موجود مواجه نمی‌شود موجود که شمایی به وجود

دارد و موجود هم یک وجود دارد و قوام موجود وابسته به وجود است.

هراتفاقی که در عالم می‌افتد از سنخ موجود است و اثرش برای وجود است و خود موجود به خودی خودش فقط می‌تواند ظرف باشد برای وجود.

موجود وقتی که موجود است وجودش را از یکی گرفته و تا مادامی که موجود است موجودیتش وابسته به وجود است.

کاری که جن نمی‌تواند بکند: شهادت

هر خیری از فرد صادر شود او را نمی‌فریبد عجب نمی‌گیرد بابت آن اذیت نمی‌کند، منت نمی‌گذارد زیرا سنخش از سنخ موجود است بنابراین از ناحیه او صادر شده است.

کار دین این است که عنصر تدبیر می‌آید در امر خدا برای انسان.

باید و نباید برای ما نیست برای خدا است و ما داریم خدایی می‌کنیم. باید فقط موجود را دید که در این صورت فقط صفات کمالی او را خواهید دید.

ما باید از رخداد و پدیده هر موجود پیامش را بگیریم

جنس عکس العمل‌هایی از افراد و محیط جلوه‌اند و باید در ارتباط جلوه‌ها با هم باید ظن را به حسن کنیم هر موجودی شایسته بروز وجود از خودش است.

زندگی می‌تواند محمل خلاقیت‌ها شود و جلوه‌های جدید ایجاد کند.

تولید موجودیت‌های جدید باعث صفات موجودی جدید ایجاد شود. اکثر اشتباهات به خاطر سلب موجودیت‌ها است.

وقتی انسان موجود را ناقص ببیند ناراحت می‌شود ولی وقتی وجود را از موجود ناقص ببیند چون وجود می‌بیند زیبایی می‌بیند. نوعاً مشاهده در انسان به وسیله ضد انجام می‌شود و این قاعده مشاهده انسان است. اولین مهارت انتزاعی در انسان فهم هست و تمایز هست از هستی است. هر موقع انسان توانست همه پدیده‌ها را مسجد خدا ببیند می‌تواند بگوید لا حول ولا قوه الا بالله و اگر نبیند از دستش در می‌رود.

هر چیزی که هست نوری از خدا در آن است و من در مواجهه با آن باید جلوه‌ای از خدا را بینم.

آیه ۲۳: دو وجه کلی برای این آیه گفتن و این اِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ استثنا است چون الا آمده سر آیه یا مربوط به آیه ۲۱ یا ۲۲ است.

اگر استثنا باشد از آیه ۲۱: مطلقا مالک نفع و ضرر خویش هم نیستم چه برسد به شما و تنها بلاغ بر شما ارسال می-کنم.

اگر استثنا باشد از آیه ۲۳: من در پناه بردن و پناهگاه به غیر خدا ارتجاع نمی-کنم و این که شما را در معرض دعوت قرار دادم تنها به خاطر بلاغ است.

اگر ما آیه ۲۲ را بگیریم به طور طبیعی آیه ۲۱ هم درونش هست.

پیامبر فقط رسالتش بلاغ است. در هر صورت رسالت پیامبر بلاغ است.

بحث بلاغ خیلی مهم می-شود. در موضوع نبوت و امامت بحث بلاغ جزء ارکان اصلی می-شود.

بلاغ یعنی موجود (انسان) را به بلوغ دعوت می-کند یعنی انسان لازم است خود مسیر زندگی اش را تعیین کند. باید خودش به تشخیص برسد. موضوع خود شکوفایی، خودکاری، هرچه که مربوط به اتکا به خودش (مثل خودباوری) به این سمت پیش برود، دین به سمت شکوفایی درونی پیش خواهد رفت.

در سیستم آموزشی ما نوع تربیتمان بلاغی نیست بلکه دیکته‌ای است. محیط باید فرد را آدم کند.

دو سیستم است این که بکن و نکن بکنی و اینکه فرد را محدود به باید و نکن بکنی این می-شود اسلام اهل تسنن، البته اسلام اهل تشیع بهتر از این نیست و ما مثل اونا زندگی می-کنیم ولی آن‌ها از یک جهتی بهترند مثلا اونا در حرف شنوی وحدت دارند ولی ما این طوری نیستیم. یعنی ما به سمتی می-رویم که انسان مکلف نمی-تواند برای خودش برنامه بریزد و حتما باید برایش باید و نباید تعیین کنند.

معلم و کلاس و محتوای درسی باید سیستمش ابلاغ کنند و به بلوغ رساننده باشد و دانش آموز باید به بلوغ رسیده باشد.

سیر به اضافه صیروریت تا رسیدن به مقصد را بلوغ می گویند.

حرکت از مبدا به مقصد را سیر می گویند

صیروریت یعنی تغییر و تحویل درونی که در طول سیر برای فرد حاصل می شود

اگر به دانش آموز همه چیز دیکته شود و تمام کارها برایش تعیین شده باشد ساختارش غیر بلاغ می شود اما اگر معلم بتواند او را به تشخیص نیاز و محتوا برساند یعنی او را پر نیاز و پرسوال بکند که حتی این پرسوالی و پر نیازی منجر به این می شود که او دنبال معلم و محتوایی دیگر بگردد و این اشکال ندارد چون اصلا من شما را دعوت می - کنم که کلاس دیگری هم ببیند یعنی پیامبر اعلام می کند که اگر می خواهید بروید موسی(ع) و عیسی(ع) و... را ببیند و انتخاب کنید.

اولین بحث بلاغ نیاز است و دومی این که نباید در نیازهایش رها بشود و این که تشخیص در مواجهه با نیازش هم فراهم شود. در دل این نیازها انواع افعال انسان شکوفا بشود.

اصل بلاغ خود شکوفایی است اما مدخلش سوال است.

طبق نظام بلاغ و تشخیص همه زندگی تحت تاثیر دین قرار می گیرد.

نظام اختیار باید با یک شیب ملایمی از ۷سال اول شروع بشود و در مقطع راهنمایی جوانه‌هایی بزند و تا ۱۸ سالگی ادامه داشته باشد.

بحث کلمه بلاغ خیلی گسترده است و کتاب فرآیند شناسی و معناشناسی رشد موضوع بلاغ است.

کلا فلسفه غیبت این است که جوامع و انسان‌ها به بلاغ برسند

تشخیص:

۱. نیاز به محتوای درس

۲. تشخیص برای مواجهه با نیاز

۳. منبع رجوع برای برطرف کردن نیاز و در کل باید انواع افعال انسان شکوفا بشود یعنی پر نیاز و پرسوال باشد.

نظام بلوغ به این جا نمی رسد که باید و نباید ترسیم کند .

بلاغ به معنی ابلاغ نیست، به من ربطی ندارد نیست بلکه بایستی متعهد و مستلزم بشود (مثل معلم برای دانش آموز) که نباید رهايش کند و برنامه آموزشی برایش دارد.

کسی در نظام بلاغ است (پیامبر) از یک سمت درونش نیاز به گسترش اسلام بوجود آمده و از سمت دیگر این است که باید و نبایدهایی که خداوند تعریف می کند برای تحققش نیاز به یک پارچگی عالم است.

رسول اگر به عنوان مبلغ شناخته شود، از او اعجاز خواسته نمی شود و به او اعتماد می شود. و ماجرای غدیر از این جا شروع شد که به رسول اعتماد نکردند.

یک احکام می تواند برای اهل تسنن کافر شدن باشد. اصلا کسی به فکرش نمی رسد که برای یک حکم به سیستم دیگری تعریف بکند.

عدم بلاغ = عصیان خدا و رسول یعنی خداوند توسط رسول هر آنچه بشر لازم داشته است فرستاده است.

رسالات : فرستاده های خدا توسط رسول

اولین اتفاقی که در مواجهه با بلاغ اتفاق می افتد لجبازی (نمی خواهم) است.

آیه ۲۴:

آیه از نظر ادبی خاص و ویژه است. و این گونه آیات از نظر ادبی وجوه مختلف دارد که برای تفکر و شکوفا کردن بلاغ خیلی خوب است

تفکری است زیرا احتیاج به تجزیه و تحلیل دارد. یعنی در مواجهه با صحنه ها سوالات و نیازهای متعددی برایش ایجاد می شود. البته بعدش باید روش جدید مواجهه با نیاز هم برایش فراهم شود. یعنی آن قدر با این کار شود که خودش برای خودش برنامه بریزد.

خود این آیه تحریک کننده بلاغ و بلوغ است. حتی یک استمراری به مطلب می دهد. یعنی یک پُرانتز باز کنید و بسطش دهید. حتی اذا خودش هم یک ترکیب است که حالت ظرف زمان درست می کند.

رأو اینجا به معنای مواجه شدن است نه دیدن.

فا اینجا نشانه حذف جملات قبل است و این را از بعدش می فهمیم. شما باید وسطش را خودتان بسازید.

فا فصیححه : کارش این است به خاطر فصاحت بیان یک سری از جملات قبلش حذف می شود.

آیه ۲۵ تا آخر

اصطفاء / مصطفی / مصطفی

اجتباء / مجتبی / مجتبی

ارتضاء / مرتضی / مرتضی

در صحیفه علوی در مورد مصطفی بودن پیامبر خیلی دعای جالبی است.

اصطفاء: برگزیده می شود به خاطر ویژگی هایی دارد. وقتی که از روی اخلاص یعنی خالص سازی به کاری انجام می شود اصطفاء می شود یعنی عصاره گیری، مخلصین

اجتباء: گزینش کسی یا چیزی است که دارای ویژگی های ممتاز باشد مثلا ممتاز از نظر عبودیت ولی یک حالت مقایسه دارد نسبت به بقیه.

ارتضاء: گزینش موجب رضایت قرار بگیرد. خشنودی و دوری از کراهت، ایمان و گسترش ایمان (هدایت) شکر و ایمان. طبق آیات قرآن هر جایی که ارتضاء وجود دارد ایمان سرلوحه عمل است

در دعای جامع کبیره:

اصطفاکم بعلمه

و ارتضاکم لغیبه: یعنی غیب دانی او موجب هدایت (ایمان، شکر) خود و دیگران می شود یعنی حتما علم به غیب مناط کلی اش می شود دستیابی به شکر و هدایت.

غیب هایی که خدا برایش اهمیت دارد و بهش رضایت می دهد همان وعده های اوست: ما یوعدون بعد او آمده صفات بهشت و جهنم را گفته و صفات اینها را بر ملا کرده است.

قرآن پر است از علم های غیب و ما هیچ موقعی فکر نکردیم این همه آیات بهشت و جهنم به چه کار ما می آید در صورتی که فهم این صفات و ارتباط با زندگی انسان یکی از مصادیق مهم غیب است که خدا به آن رضایت دارد

یکی از مهمترین صفاتی که برای خدا ذکر کردند عالم الغیب و شهادت در سور مختلف است که معلوم است این غیب و شهادت خیلی مهم است

وقتی علم می‌گوییم علم موضوع می‌خواهد یک موقعی موضوع علم غیب است و یک موقعی شهادت است. در لایه شهادت قابلیت رصد دارد به وسیله حواس و اطلاعات دنیایی و مادی.

عالم غیب می‌شود عالمی که به وسیله حواس ظاهری قابلیت احصاء و احاطه در نظام مادی و طبیعی ندارد.. نمی‌شود رصدش کرد. و وعده‌های الهی در این لایه است مثلاً انفاق در سوره بقره که می‌گوید یک حسنه قدر یک شاخه است که فلان و فلان.. این ۷۰۰ برابر دنیایی نیست بلکه در لایه غیب است و باید بدانید که ۷۰۰ برابر به شما برگشته است

خیلی از کارهای خوب ما در لایه علم به شهادت است. قانده غیث یک دستگاہ خاصی می‌خواهد.

آن‌هایی که مسیر انسان را عوض می‌کند ارتضاء دارد.

خیلی مهم است که ما آن چیزی را که قرآن به عنوان مَا يُوعَدُونَ معرفی می‌کند جدی بگیریم.

سیری که خداوند برای غیب برای انسان انتخاب کرده از حضرت آدم انتخاب کرده و هیچ استثنایی هم نداشته است.

پیامبر خاتمیت پیامبران است و این تفاوتش با پیامبران دیگر است یعنی همه دستاوردهای وحی انبیاء را دارد. مجتمع همه وحی‌ها است.

و اختیار کم بسره

اجتباکم بقدرته

در ارائه او، در وسعت او، در بوجود آمدن او، در رساندن او، در همه حیثیت‌های علم غیب راه ورود وجود ندارد.

از علم غیب می‌شود استراق سمع کرد بله در حد محدود می‌شود و این به معنی احاطه نیست.

با این بحث‌ها دو مدل موضوع برای علم پیدا کردیم غیب و شهادت.

آیه آخر:

برای ما داشتن علم غیب که به وسیله رسولان و راه ورود به علم غیب توسط رسولان چه منفعتی دارد؟ علاوه بر این منفعت رضایت خدا را حضا کنیم.

۱. **لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ** : تا بداند حقایق بر همه بدون کم و کاست نازل شده است، یعنی حجت برای همه تمام شده است، ماهیت حقیقت و حقایق غیب است.

۲. **أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ** : یعنی علم به غیب ابزار احاطه بر شهادت است. یعنی ثبت وقایع هستی در عالم شهادت به وسیله غیب ایجاد می شود.

شما اگر طبق **مَا يُوعَدُونَ** وارد نشوید در مورد هر دریافتی به در بسته می خورید .
رمز موفقیت یک انسان و دستیابی به حقایق و سعادت **مَا يُوعَدُونَ** است یعنی عمل کردن براساس آن چیزی که خدا وعده داده است.

۳. **أَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا** : احصاء عددی اشیاء باعث تثبیت و بروز آن در عالم می شود.
اگر انسان نتواند به اشیاء و پدیده ها به صورت عددی (شماره) نگاه کند مختصات اشیاء را نمی تواند دریارد. نمی تواند علم به حوادث و اشیاء پیدا کند یعنی از علم به اسماء فاصله پیدا می کند.
کسانی که علم غیب دارند از نظام عددی به غیبت راه پیدا می کنند.

ایمان به خدا و رسول به عنوان ارسال کننده و ابلاغ کننده علم غیب خداوند است.

حق که همان وجود ثابت هستی است چند خصوصیت پایه ای دارد : ۱. سرّ و مکنون بودن ۲. عزیز (غلبه)

خداوند سرّ مطلق هستی است و اگر خودش خودش را معرفی نمی کرد کسی نمی توانست آن را بشناسد. خود این که ثبت وقایع هستی در عالم شهادت به وسیله غیب ایجاد می شود یک مدل راز علم را در انسان آشکار می کند.

نظام شهر عددی است یعنی ماه است یعنی ۳۰ روز است و بعد این را تبدیل به الف شهر می کند، هزار تا ۳۰ روز بعد قدر به او می دهد یعنی به نسبت این قدرت به او می دهد یعنی این شب به اندازه این قدر توان و قدرت دارد و کار ازش برمی آید. چون آن ضرب شد در هر شب پس هرشب شب قدر است.

سوره قدر شناسنامه امام زمان است. در نماز پیامبر و حضرت فاطمه تاکید به خواندن سوره قدر شده دلیلش این است که طرف به خودش باور می دهد که علم غیبی است که اگر آن شبش را قدر بدهد می تواند آن را شب قدر کند.

آیا اگر یک کسی به شما بگوید که یک شبی است که می‌تواند قدر شما را هزار بار افزایش بدهد باور می‌کنید یا نه؟ آیا ما حرف خدا را در سوره قدر باور می‌کنیم؟ اگر باور کنیم چگونه می‌شود و اگر باور نکنیم چگونه می‌شود؟ انسان اگر سوره قدر را باور کند انتظارش از خودش در یک شب یک عمر است نه یک شب.

مباحثی که راجع غیبت مطرح می‌شود همه‌اش از مدل توجهی است.

عالم غیب با قلم توجه و اراده انسان ثبت می‌شود. توجه و اراده قلم غیب انسان است و غیب هر چیزی آخرتش می‌شود. مهم‌ترین رکن ایمان، ایمان به غیب است چون خود خدا هم از مقوله غیب است.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات